

## ماهیت اقتصاد هترودکس<sup>۱</sup>

نویسنده: تونی لاوسون  
مترجم: محمود مشهدی احمد\*

### چکیده

هترودکس اصطلاحی است که همچون یک چتر برای تحت پوشش قرار دادن پروژه‌ها یا سنت‌های مجزا [فکری] از آن استفاده می‌شود. در پاسخ به این پرسش که، "چه چیز هترودکس و ارتدکس را از هم متمایز می‌سازد؟"، نویسنده این استدلال را مطرح می‌سازد که مسائل هستی‌شناسی<sup>۲</sup> موضوعات محوری هستند. و

۱. این مقاله ترجمه اثر زیر است:

Lawson, Tony, "The Nature of Heterodox Economics", Cambridge Journal of Economics, 2006, 30, 483-505.

در اینجا ذکر یک نکته ضرورت دارد، و آن اینکه برای هترودکس می‌توان از معادل‌های نامتعارف، کژآیین، یا دگراندیش استفاده کرد (شاید برای اقتصاد هترودکس بهترین معادل "اقتصاد نامتعارف" باشد، در برابر "اقتصاد متعارف" که برای اقتصاد ارتدکس به کار گرفته می‌شود). با وجود این و نظر به رایج بودن این اصطلاحات در جامعه علمی کشور در این ترجمه برای کلمات انگلیسی heterodox و orthodox از کلمات هترودکس و ارتدکس استفاده شده است.

\* دکتری اقتصاد، دانشگاه تهران

2. ontology

در پاسخ به این پرسش که، "تفاوت سنت‌های گوناگونی که هترودکس مدرن را تشکیل می‌دهند در چیست؟"، نویسنده از معیارهایی غیر از پایبندی‌های گوناگون به نظریه‌های اساسی خاص، معیارهای سیاستی یا تکنیک‌های (یا واحدهای اصلی) تحلیل دفاع می‌کند.

### مقدمه

در سال‌های اخیر شاهد ظهور خیل عظیمی از مطالعات اقتصادی بوده‌ایم که بیش و پیش از هر چیزی خود را هترودکس می‌نامند. برای مثال، در سال ۱۹۹۹ انجمن اقتصاد هترودکس<sup>۱</sup> (AHE) شکل گرفت. این سازمان اکنون حامی مالی یک کنفرانس سالانه، کارگاه‌های آموزشی دانشجویان مقطع تحصیلات تکمیلی و مواردی از این دست است [۱]. در اکتبر سال ۲۰۰۲ دانشگاه میسوری در شهر کانزاس کنفرانسی با عنوان، "تاریخ اقتصاد هترودکس در قرن بیستم" برگزار کرد. در دسامبر ۲۰۰۲ کنفرانس افتتاحیه اقتصاددانان هترودکس جامعه استرالیا<sup>۲</sup> (SHE) در دانشگاه نیوسوت والیس<sup>۳</sup> برگزار شد. شش ماه بعد، در ژوئن سال ۲۰۰۳، مجدداً در دانشگاه میسوری از شهر کانزاس، ICAPE (کنفدراسیون بین‌المللی انجمن‌های کثرت‌گرا در اقتصاد<sup>۴</sup>) جشن ده‌سالگی خود را به همراه "اولین کنفرانس جهانی درباره آینده اقتصاد هترودکس" برگزار کرد. بزودی پس از این کنفرانس، مجلات شروع به تخصیص تمام شماره‌های خود به جنبش هترودکس یا تاریخ آن نمودند. از همان زمان خبرنامه اقتصاد هترودکس<sup>۵</sup> پا به عرصه وجود گذاشته است [۲]. در حال حاضر، دانشگاه اوتاه<sup>۶</sup> برای انجمن دانشجویان هترودکس (HESA) به خود می‌بالد، و دیگر آن‌که، بر روی اینترنت می‌توان حجم عظیمی از سایت‌ها را یافت که به طور خاص به دنبال ارتقاء اقتصاد هترودکس هستند و حجم قابل

- 
1. Association for Heterodox Economics
  2. Australian Society of Heterodox Economist
  3. New South Wales
  4. the International Confederation of Associations for Pluralism in Economics
  5. Heterodox Economics Newsletter
  6. Utah

توجهی از منابع مربوطه را فراهم می‌آورند [۳].

از این رو چنین به نظر می‌رسد که اقتصاد هترودکس زنده و پرنشاط است. حال پرسش من این است که اقتصاد هترودکس چیست؟ در طرح این پرسش من به دنبال تجسد بخشیدن یا بی‌تحرک ساختن<sup>۱</sup> آن نیستم. هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم اقتصاد هترودکس، همچون هر پدیده اجتماعی دیگر، ذاتاً پویا و در واقع در حال تغییر و تحول نباشد. اما من معتقدم که پدیده‌های پویا<sup>۲</sup> را هم می‌توان شناخت، حتی اگر صرفاً به عنوان موضوعات تاریخی (و جغرافیایی و فرهنگی). من همچنین معتقدم، و امیدوارم نشان دهم، که خویش‌اندیشی انتقادی<sup>۳</sup> در خصوص ماهیت آن چیزی که با آن سروکار داریم همواره می‌تواند منافعی را برای ما به همراه داشته باشد.

در میان کسانی که اقدام به پژوهش در خصوص ماهیت اقتصاد هترودکس کرده‌اند این تشخیص وجود داشته است که قبل از هر چیزی اصطلاح هترودکس همچون یک چتر برای تحت پوشش قراردادن پروژه‌ها و سنت‌های مختلف و مجزا، و بعضاً قدیمی هترودکس که در حال جمع شدن دور یکدیگر می‌باشند، مورد استفاده قرار گرفته است. از مکاتبی همچون اقتصاد پساکینزی، اقتصاد نهادگرایی (قدیم)، اقتصاد فمینیستی، اقتصاد اجتماعی، اقتصاد مارکسیستی، اقتصاد اتریشی می‌توان به عنوان برخی از این سنت‌ها یاد کرد.

با داشتن این نکته در ذهن، پرسش اولیه مرا می‌توان این چنین صورت‌بندی مجدد کرد، آیا یک (یا مجموعه‌ای از) خصلت(ها) یا مقولاتی از این دست وجود دارد که بین این سنت‌های فکری مشترک باشد، غیر از این خصیصه مشترک که همه آنها پروژه‌های فکری در محیط‌های آکادمیک اقتصادی هستند. زیرا اگر مجموعه‌ای از خصلت‌ها وجود داشته باشد که براساس آنها بتوان یک سنت خاص را به عنوان هترودکس مشخص ساخت (و مشخص ساختن این که آیا چنین چیزی ممکن است یا خیر هدف اصلی من در این مقاله است)، در آن صورت آن خصیصه باید از جمله خصایصی باشد که سنت‌های فکری که اغلب گرایش‌های بسیار مختلفی دارند، آن را به اشتراک دارند.

براساس این پیش‌فرض بحث خویش را پیش خواهیم برد. تفسیری که من ارائه می‌کنم تفسیری

- 
1. fix
  2. things in process
  3. critical self-reflection

منحصر به خود در میان تفسیرهای موجود است. مشاهده خواهیم کرد که مفهوم بخشیدن به، و لذا مشخص ساختن اقتصاد هترودکس همچنین مترادف است با متمایز ساختن اقتصاد جریان اصلی از آن چیزی که مخالف آن است [یعنی هترودکس اقتصادی]. و بنابراین تعیین هر دو مترادف است با متمایز ساختن علم اقتصاد از سایر رشته‌ها، و مانند آن. بنابراین، من در حال در انداختن طرحی هستم که بسیار فراتر از پرسش اولیه من خواهد رفت. به عبارت دیگر، در این جا من به وضوح فراتر از بحث اقتصاد هترودکس خواهم رفت، البته تنها تا آن میزانی که برای یک ارزیابی اولیه و قابل قبول از عوامل تعیین‌کننده خاص آن لازم است.

### سنت‌های مجزای هترودکس

وقتی سنت‌های مجزای هترودکس را بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که وظیفه مشخص ساختن ماهیت هر یک از آنها کار آسان و واضحی نیست. در واقع، در میان اغلب، شاید هم همه، سنت‌های مختلف هترودکس بحث زیادی در این خصوص وجود دارد که آیا آنها در کل برنامه‌های تحقیقاتی سازنده‌ای را تشکیل می‌دهند یا خیر (ر.ک. پوکرت ۲۰۰۱)؛ شاید هم فراتر از این، آیا اساساً در دورن هر یک از پروژه‌ها به طور انفرادی، انسجام لازم وجود دارد (ر.ک. حمودا و هارکورت ۱۹۸۸). با وجود این، چنین به نظر می‌رسد که خصایص مشترک و مهمی در همه این سنت‌های مجزا وجود داشته باشد، حتی اگر تفسیر دلالت‌های آن نیازمند کارهایی باشد. این مشترکات مهم موارد زیر را شامل می‌شود:

- (۱) مجموعه‌ای از تأکیدات و مضامین نسبتاً انتزاعی و خاص هر سنت که به کرات تکرار می‌شوند؛
- (۲) تلاش‌های گوناگون در درون هر سنت برای نظریه‌پردازی حول مضامین خاص آن و ایجاد دیدگاه‌های سیاستی، یا تعیین واحدهای اصلی تحلیل خاص آن سنت یا دیگر اصول روش‌شناختی که آن سنت به آنها اتکا دارد. نتایج این تلاش‌ها اغلب به عنوان دیدگاه‌های سیاستی / نظری، واحدهای اصلی تحلیل، یا اصول روش‌شناختی ارائه می‌شوند که بدیل‌های سنت مربوطه در برابر جریان اصلی را تشکیل می‌دهند.

(۳) یک تشخیص پسینی<sup>۱</sup> مبنی بر این که ایجاد توافقات بزرگ در درون هر سنت معین هترودکس درخصوص سیاست‌ها و نظریه‌های "بدیل"<sup>۲</sup> و خاص یا دیدگاه‌های روش‌شناختی خاص، معمولاً غیرممکن است. تشخیصی که نوعاً منجر به این استنتاج (توأم با نارضایتی) می‌شود که، حتی در درون یک سنت، تنها زمینه مشترک معین در دیدگاه‌های موجود مخالفت در برابر جریان اصلی یا سنت ارتدکس "نئوکلاسیکی" است.

به عنوان مثال، مورد اقتصاد پساکینزی را در نظر بگیرید. کمتر کسی تردید خواهد کرد که [در این مکتب] برخی مضامین و تأکیدات مهم و اصلی هستند. برای نمونه، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: دغدغه موجود در ارتباط با عدم اطمینان بنیادین<sup>۳</sup> در تحلیل‌های مربوط به تصمیم‌گیری، رد این ایده که نتایج کلان را می‌توان از بنیان‌های خرد<sup>۴</sup> بدست آورد، تأکیدی قابل توجه بر تحلیل‌های روش‌شناختی، تشخیص اهمیت زمان، نهادها و تاریخ، برداشت‌های مستمر از نوشته‌های کینز، و مواردی از این دست (برای مثال، ر.ک. آرستیس ۱۹۹۰؛ دیویدسون ۱۹۸۰؛ داو ۱۹۹۲؛ سویر ۱۹۸۸).  
ولیکن، تلاش‌های صورت گرفته برای تولید سیاست‌ها و نظریه‌های اساسی و مهم یا موضع‌های روش‌شناختی معمولاً به آن درجه‌ای از تنوع یا رقابت تبدیل شده است که پساکینزین‌ها، و پیروانشان، به این نتیجه رسیده‌اند که تنها نکته معینی که پساکینزین‌ها بر سر آن توافق دارند مخالفت‌شان در برابر اقتصاد جریان اصلی یا "نئوکلاسیک" است. اظهارات زیر را ملاحظه بفرمایید:

- اقتصاد پساکینزی را می‌توان عنوانی در نظر گرفت که طیف متنوع و قابل توجهی از رویکردها را پوشش می‌دهد. گاهی اوقات گفته شده است که خصیصه مشترک پساکینزین‌ها نفرت آنها از اقتصاد نئوکلاسیک است (سویر، ۱۹۸۸، ص ۱).

- اقتصاد پساکینزی اغلب برحسب نفرتش از نظریه نئوکلاسیک به عنوان پارادایمی متمایز ترسیم می‌شود تا این که برحسب انسجام یا توافق درخصوص بنیان‌های فکری (هاجسون، ۱۹۸۹، ص ۹۶).
- گفتن این که پساکینزی چه چیزی نیست کمتر بحث برانگیز است تا این که چه چیزی است.

---

1. an a posteriori recognition  
2. alternative  
3. fundamental uncertainty  
4. micro-foundations

- نظریه پساکینزی، نظریه نئوکلاسیکی نمی‌باشد (ایچپز، ۱۹۸۵، ص ۵۱).
- پساکینزین‌ها تمایل دارند برنامه [تحقیق] خود را به شیوه‌ای سلبی<sup>۱</sup> مشخص سازند، یعنی به عنوان واکنشی در برابر اقتصاد نئوکلاسیک (آرستیس، ۱۹۹۰، ص ۲۲۲).
  - برخی این بحث را مطرح ساخته‌اند که آن چیزی که اقتصاددانان پساکینزی را متحد می‌سازد یک عامل سلبی است: رد اقتصاد نئوکلاسیک (داو، ۱۹۹۲، ص ۱۷۶).
  - آن چیزی که از نظر سایر اقتصاددانان درخصوص دو مکتب پساکینزی و نئوریکاردی جالب توجه است این است که به نظر می‌رسد این دو مکتب فکری و حامیان اصلی آنها تنها یک مضمون استحکام بخش دارند: رد پارادایم مسلط نئوکلاسیکی (لاوئی، ۱۹۹۲، ص ۴۵).
- من معتقدم که اقتصاددانان هترودکس خواهند پذیرفت که مشترکاتی که فوقاً فهرست کردیم [سه مورد فوق‌الذکر] و در مورد اقتصاد پساکینزی به تصویر کشیدیم تا حدودی برای تمام سنت‌های هترودکس برقرار است. [۴] به نظر می‌رسد خیلی از اقتصاددان‌ها با این نظر دیوید کولاندر، ریچارد هالت، و جی. بارکلی راسر جی‌آر<sup>۲</sup> هم عقیده‌اند که، "در علم اقتصاد فراسوی این رد ارتدکس عنصر منحصر به فرد دیگری که بتوان آن را به عنوان صفت مشخصه اقتصاد هترودکس تشخیص داد وجود ندارد" (کولاندر و همکاران ۲۰۰۴، ص ۴۹۲).
- خلاصه آن که به نظر می‌رسد دستاورد ما [از فرازهای فوق] آن است که آن چیزی که در ارزیابی‌های به عمل آمده از هترودکس اقتصادی آشکارا بر سرش توافق وجود دارد صرفاً این است که اقتصاد هترودکس چه چیزی نمی‌باشد، یا به طور مشابه، با چه چیزی مخالف است؛ تنها ویژگی مورد قبول و تشخیص داده شده درخصوص تمام سنت‌های هترودکس مخالفت آن در برابر پروژه جریان اصلی مدرن است.
- بی‌شک، این نگاه مخالفت‌آمیز [با ارتدکس اقتصادی] نباید ما را متعجب سازد. زیرا به کار گرفتن اصطلاح "هترودکس" دقیقاً دلالت به چنین چیزی دارد. برای مثال، برطبق فرهنگ آکسفورد واژه هترودکس به این معناست، "مخالف با دیدگاه‌ها یا دکتربین‌های سنتی، یا آن چیزهایی که عموماً به

---

1. negative way

2. David Colander, Richard Holt and J. Barkley Rosser Jr.

عنوان ارتدکس شناخته شده‌اند."

با وجود این، این تشخیص ضرورتاً به این معنا نیست که هترودکس اقتصادی به طور تمام و کمال واکنشی<sup>۱</sup> است. و همچنین این موضوع هرگز به این معنا نیست که چیز زیادی برای گفتن وجود ندارد. در واقع در هر زمانی مخالفت‌های صریح و آشکار در برابر ارتدکس اقتصادی بنا به دلایلی خاص مطرح شده‌اند. و استمرار مخالفت‌ها، آن چنان که در اقتصاد مدرن شاهد آن هستیم، این انتظار را در ما به وجود می‌آورد که دلایل این مخالفت‌ها عمیق باشند. در ضمن، علاوه بر زمینه‌های صریحاً رسمی برای مخالفت در برابر هر نوع ارتدکس، اغلب پیش فرض‌های دیگری هم [برای مخالفت] وجود دارد که چندان هم ناشناخته نیستند. من تصور می‌کنم، همچنان که در ادامه خواهیم دید، این موضوع در مورد اقتصاد هترودکس نیز صادق است.

گرچه جای تردید وجود ندارد که اگر ما به دنبال پیشرفت در کاوش‌مان برای فهم ماهیت اقتصاد هترودکس هستیم، پیش از آن نیاز داریم که ماهیت آن چیزی را که سنت‌های هترودکس در برابرش به مخالفت برمی‌خیزند مشخص سازیم. تنها با این دست‌آورد است که می‌توان به موفقیت در مشخص ساختن مبانی مخالفت‌های هترودکس امیدوار بود. به عبارت دیگر، قبل از آن که ما بتوانیم به شرح و بسط پیش فرض‌های<sup>۲</sup> اقتصاد هترودکس بپردازیم، نیاز است که به تأملاتی درخصوص ماهیت پروژه‌ای که علی‌الظاهر هترودکس اقتصادی به شکلی سازش‌ناپذیر به مخالفت آن برخاسته است بپردازیم.

### اقتصاد ارتدکس یا جریان اصلی مدرن چیست؟

شاید این نقطه جایی است که بحث ما تا حدودی جدل‌انگیزتر می‌شود. زیرا، گرچه بیشتر کسانی که با اقتصاد مدرن سروکار دارند می‌دانند که این رشته تحت سلطه یک سنت جریان اصلی است، و به همین جهت تا حدودی تعجب‌آور است، با وجود این بحث و یا تحلیل مستمر و قابل توجهی درخصوص ماهیت پروژه جریان اصلی صورت نمی‌پذیرد، مگر اندک اظهارات شتاب‌زده‌ای درخصوص

---

1. reactive

2. presuppositions

آن (البته اقتصاددانان اهل عمل<sup>۱</sup> معمولاً موافقاند که وقتی آن را می‌بینند می‌شناسندش). در میان مفاهیم موجود از جریان اصلی شاید دو مورد زیر از همه مهمتر هستند، گرچه من معتقدم که در نهایت هیچ یک قابل تداوم نیست.

اولین آن مفهومی از اقتصاد جریان اصلی است که آن را به عنوان پروژه‌ای می‌داند که دغدغه اصلی آن دفاع از کارکرد نظام اقتصادی موجود است، مفهومی که اغلب تحت عنوان "اقتصاد جریان اصلی به عنوان ایدئولوژی" نظام یافته است. گوئرین (۲۰۰۴) مثال روزآمدی را ارائه کرده است. گرچه اصطلاح ایدئولوژی به ندرت تعریف شده است، [در این جا] ایدئولوژی دلالت ضمنی دارد به نظریه‌ای که از آن جانبداری می‌شود قطع نظر از روش یا سطح توجیه آن<sup>۲</sup> (یا فقدان توجیه آن). آن نظریه به خاطر اهدافی که در خدمت‌شان است حفظ می‌شود. گوئرین (۲۰۰۴) با این مضمون درباره پافشاری غیرموجه جریان اصلی می‌نویسد، مبنی بر این که "مکانیسم بازار" نتایج "کارا" ایجاد می‌کند اگر شما خود را از موضوعاتی همچون "اصطکاک‌ها"، "شکست‌ها"، و غیره منتزع سازید (گوئرین ۲۰۰۴، ص ۱۵).

کانث (۱۹۹۹) در این زمینه کمک خردمندانه‌ای فراهم آورده است که اقتصاد جریان اصلی را به شیوه مشابهی تفسیر می‌کند. به عقیده کانث، اقتصاد جریان اصلی (که گاهی اوقات از آن به عنوان اقتصاد نئوکلاسیک یاد می‌کند) به شکل عامدانه‌ای دستکاری شده است تا نتایجی که حامی وضع موجود هستند را به وجود آورد.

اجازه دهید عین عبارت کانث را نقل کنیم: "تمام حرفه اقتصاد نئوکلاسیک دستکاری شده است تا نشان دهد که نظام آزاد اقتصادی<sup>۳</sup> نتایج بهینه را ایجاد می‌کند، به استثنای زمانی که در جاهایی از آن عامل اختلال‌زای اثرات بیرونی وجود دارد" (کانث ۱۹۹۹، ۱۹۱-۱۹۲ تأکید در متن اصلی).

چگونه این سرو وضع آراسته بدست می‌آید؟ یکی از عناصر رایج‌ترین راهبرد این است که در همه جا این قید مطرح شود که ابنای بشر افرادی ذره‌وار و عاقل<sup>۴</sup> (یعنی بهینه‌کننده) هستند. دومین

- 
1. practicing economists
  2. method or level of justification
  3. laissez-faire
  4. rational atomistic individuals



عنصر، ساخت و تصریح مدل‌های نظری به شکلی است که اطمینان دهد نتایج بهینه (و نوعاً منحصر به فرد) قابل دستیابی هستند.

این [دو عنصر] برای نشان دادن این که کل نظام اقتصادی در هر حالتی در وضعیت بهینه است کافی نیست. اگر ادعا این است که اقتصاددانان جریان اصلی بدنبال دفاع از نظام اقتصادی فی‌نفسه هستند، چیز بیشتری نیاز است تا این نتیجه را تضمین کند [باید به نحوی نشان دهند که این نظامی که از آن دفاع می‌کنند در وضعیت بهینه قرار دارد]. معمولاً چنین فرض می‌شود که چنین چیزی از طریق ساخت یک چارچوب تعادلی متداول حاصل می‌شود. این چارچوب به نحوی تصریح می‌شود که کنش‌های "افراد بهینه‌کننده جدا از هم" به نحوی عمل می‌کند که یک وضعیت تعادلی را به وجود می‌آورد. از این‌رو، کانت از "علم اقتصاد سرمایه‌داری" به عنوان "علمی بی‌ربط" یاد می‌کند، "زیرا درباره یک دنیای خیالی از سرمایه‌داری است که در آن عقلانیت در حد ایده‌آل وجود دارد و تمام حرکت‌ها<sup>۲</sup> در یک هماهنگی نیوتنی از عناصر، به شکلی دو سویه، موجب تعادل می‌شوند" (کانت ۱۹۹، ۱۹۴).

تردیدی وجود ندارد که برخی از اقتصاددانان جریان اصلی موضوع مورد مطالعه خود را به شیوه‌ای که گوئترین و دیگران پیشنهاد کرده‌اند تعقیب می‌کنند. اما این موضوع در مورد همه درست نیست. و من نسبت به ترسیم اقتصاد جریان اصلی به عنوان چیزی که توسط هدف دستیابی به نتایج در شرایط فوق‌الذکر هدایت می‌شود نگرانم، زیرا ممکن است چنین به نظر آید که این کار بیش از حد توطئه‌آمیز است. این پیش فرض که نتایج جریان اصلی با یک نظم اجتماعی بهینه و کارا سازگار هستند نیز درست نیست. حتی کسانی که حرفه خود را وقف مطالعه مدل‌های تعادلی کرده‌اند نیز معمولاً نوعی از استنتاجات که بتوان از آن برای توجیه نظام اقتصادی استفاده کرد ارائه نمی‌کنند.

برای مثال، نتیجه‌گیری‌های فرانک هان، یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان در نظریه تعادل عمومی و از جمله کسانی که دائماً درخصوص ماهیت نظریه‌های تعادلی اظهاراتی مطرح کرده است

- 
1. isolated optimizing individuals
  2. motions

را در نظر بگیرید. هم در سخنرانی‌ای که در یادمان جونز با عنوان "در ستایش نظریه اقتصادی" ایراد کرده است و هم در مقدمه‌ای بر مجموعه آثارش با عنوان "اقتصاد کلان و تعادل"، هان به صراحت اعتراف می‌کند که در تمام بحث‌های خود از سه مقوله زیر متابعت کرده است: (۱) نگرشی فردگرایانه، یعنی این الزام که تبیین‌ها تماماً برحسب افراد بیان شود، (۲) آکسیوم عقلانیت. اما در پرداختن به پرسش‌هایی درخصوص نظم اجتماعی یا تعادل، هان علاوه بر دو موضوع فوق حداکثر (۳) تعهدی صرفاً به مطالعه وضعیت‌های تعادلی، را می‌پذیرد. هان، به شکلی تأثرانگیز، معتقد است که نتایج یا وضعیت‌های تعادلی اگر هم آشکار شوند، بسیار نادرند:

نمی‌توان منکر این شد که افراد زیادی که دست به پالایش تحلیل‌های مربوط به وضعیت‌های [تعادلی] اقتصاد زده‌اند خود را مضحکه ساخته‌اند، زیرا هیچ دلیلی برای وقوع چنین وضعیت‌هایی نمی‌توان تصور کرد. این اقدام احتمالاً خطرناک نیز می‌باشد. اقتصاد تعادلی ... به آسانی قابل تبدیل به چیز ناقابل‌ی به اسم ترتیبات اقتصادی موجود است و مرتباً هم به همین شکل تبدیل می‌شود (۱۹۷۰، ص ۸۸-۸۹).

علاوه بر این، گروهی از اقتصاددانان هستند که به رغم آن که علی‌الظاهر پیرو جریان اصلی هستند و چارچوب عقلانیت‌گرا- فردگرا را پذیرفته‌اند، ضعف‌های نظام اقتصادی کنونی (موجود) را نشان داده‌اند. آن دسته از اقتصاددانان که اغلب به عنوان "مارکسیست‌های انتخاب عقلانی" توصیف شده‌اند را می‌توان از این دسته نامید.

به همین قیاس، شاید هم با اهمیتی بیشتر، اغلب اقتصاددانانی که چارچوب عقلانیت‌گرا و فردگرا را پذیرفته‌اند بر روی کارکردهای نظام اقتصادی به عنوان یک کل متمرکز نشده‌اند. تقریباً دل مشغولی اغلب چنین اقتصاددانانی تحلیل‌های جزئی یا کاملاً خاص از اشکال یا بخش‌های محدودی از رفتار است. علاوه بر این، تا آن‌جا که به فضای یا نتایج گوناگون این اقتصاددانان در کل، یا به عنوان یک کل، مربوط می‌شود، تنها نتیجه روشنی که می‌توان از آن‌ها بدست آورد این است که اکثر آنها شدیداً با یکدیگر ناسازگارند.

به نحو بارزی، حتی سنجی‌دان‌هایی که داده‌های یکسانی (یا تقریباً یکسانی) را استفاده می‌کنند

به نتایج تقریباً متضادی دست می‌یابند. در این جا نتیجه نظامند چنین اتفاقی، همان‌طور که سنجی‌دان برجسته ادوارد لیمر (۱۹۸۳) خاطرنشان می‌سازد، این است که "به سختی کسی تحلیل‌های کمی فرد دیگری را جدی می‌گیرد" (ص ۳۷).

اگر توجه خود را از بحث سنجی به سمت "نظریات اقتصادی" غیر تجربی معطوف کنیم - البته منظور بحث‌های نظری به غیر از بحث‌های تعادل عمومی است، با عنایت به این که در سالهای اخیر شاهد کاهش چشمگیر مطالعات در این حوزه هستیم. مشاهده خواهیم کرد که هیچ توافقی نه در اهداف و نه در جهت این بحث‌ها وجود ندارد. آراین روبن اشتاین، یکی از اهل فن‌های پیشگام<sup>۱</sup> در این عرصه، می‌پذیرد که:

"موضوع تفسیر نظریات اقتصادی در حال حاضر... یکی از جدی‌ترین مشکلات پیش روی نظریه‌پردازان اقتصادی است... نظریه اقتصادی فاقد اجماع درخصوص هدف و تفسیرش است. دائماً ما از خود می‌پرسیم که این نظریات ما را به کجا هدایت می‌کنند؟" (روبن اشتاین ۱۹۹۵، ۱۲).

### اقتصاد جریان اصلی به عنوان مطالعه رفتار افراد بهینه‌کننده

تمام بحث‌های فوق‌تر قرار است چه کمکی به ما کند؟ با توجه به وضعیت نسبتاً پیچیده در اقتصاد جریان اصلی، چگونه می‌توانیم به فهم درست و خردمندانه‌ای از این سنت فکری دست پیدا کنیم؟ با توجه به بحث‌هایی که تاکنون مطرح کردیم، شاید یک فرضیه بدیل برای آزمودن این باشد که، اگر چیز مهمی در سنت جریان اصلی اقتصاد مدرن وجود داشته باشد آن چیزی نیست جز این که، این سنت تعهد صرف به فردگرایی است البته همراه با این آکسیوم (اصل بدیهی) که افراد در همه جا دارای رفتار عقلایی (بهینه‌ساز) هستند. شاید اقتصاد جریان اصلی صرفاً به این موضوع متعهد باشد، اما در این راه هیچ هدف مشترک و کلی (برحسب انواع نتایج مهم و اساسی‌ای که "باید" خلق شود) ندارد؟

این دومین تفسیر گسترده از تلاش اقتصاد جریان اصلی است، و اصلی‌ترین بدیل در برابر این دیدگاه که پروژه جریان اصلی پروژه‌ای است که به دنبال دفاع از کارکرد نظام اقتصادی است.

---

1. leading practitioners

عبارت دقیق‌تر، این تفسیر دربردارنده ارزیابی‌ای است که احتمالاً غالب‌ترین ارزیابی در میان تاریخ‌دانان تفکرات اقتصادی است.

شاید این توصیف از اقتصاد جریان اصلی نزدیکترین توصیف به هدف باشد. اما در نهایت، قابل دوام نیست. مطالعات بی‌شماری در نظریه بازی‌ها وجود دارد که در آنها عقلانیت مورد تمسک نیست، و علی‌الظاهر حتی بامعنی هم نیست. گاهی اوقات اقتصاددانان جریان اصلی حتی حاضرند فرض کنند که مردم در همه جا از قواعد بسیار ساده و ثابت و منطبق با بافت زندگی خود پیروی می‌کنند (ر.ک منابع موجود در لاوسون ۱۹۹۷، فصل ۸). علاوه بر این، حتی برخی از نظریه‌پردازان اقتصاد جریان اصلی حاضرند چارچوب فردگرایانه موجود در نظریاتشان را به طور کامل رها کنند، اگر این اقدام به انحاء مختلف موجب مولدتر شدن چارچوب "نظریه اقتصادی" شود. همان‌طور که نظریه‌پرداز اقتصادی آلن کرمن می‌نویسد:

به نظر می‌رسد مشکل [کنونی نظریه‌پردازی جریان اصلی] ریشه در خصیصه حیاتی و مهم موجود در سنت دیرپای علم اقتصاد دارد، و آن چیزی نیست جز تلقی افراد به عنوان کنش‌گرانی مستقل از یکدیگر (کرمن، ۱۹۸۹، ۱۳۷).

کرمن این را اضافه می‌کند که "اگر بنا باشد پیشرفت بیشتری نصیب‌مان شود شاید مجبور باشیم برحسب گروه‌هایی که دارای رفتار جمعی منسجمی هستند نظریه‌پردازی کنیم" (کرمن ۱۹۸۹، ۱۳۸). بنابراین مشخص نیست که حتی فروض مربوط به فردگرایی و عقلانیت اهمیت اساسی در نظریات جریان اصلی دارند یا خیر. درحقیقت، بسیاری (برای مثال، دیویس ۲۰۰۵) همچون کولاندر و همکارانش (۲۰۰۴) پی‌برده‌اند که "اقتصاد جریان اصلی در حال دست کشیدن از پابندی سفت و سخت به تثلیث مقدس - عقلانیت، خودخواهی، و تعادل - و عزیمت به سوی یک دیدگاه گزینشی‌تر درخصوص رفتار هدفمند، نفع‌طلبی روشن‌فکرانه و تداوم‌پذیری<sup>۱</sup> است" (همان، ص ۴۸۵).

با این اوصاف، آیا باید تحقیق درخصوص جوهره پروژه جریان اصلی را کنار بگذاریم؟ برخی معتقدند که باید چنین کنیم، با این استدلال که اقتصاد جریان اصلی ضعیف‌تر از آن است که بخواهیم آن را ضربه فنی کنیم. اما من چنین باوری ندارم. بلکه برعکس، معتقدم که در طول ۵۰

سال گذشته در اقتصاد جریان اصلی خصیصه تمایز بخش مهم و قابل تشخیصی وجود داشته است که حتی در جریان تغییرات ثبت شده توسط کولاندر و همکارانش، دیویس، و دیگران هنوز هم جایگاه خود را حفظ کرده است، و این موضوعی است که من در ادامه به آن خواهم پرداخت. براین اساس پرسش این است که، من اقتصاد جریان اصلی را چگونه پروژه‌های می‌دانم؟

### تمایل به ریاضیاتی سازی موضوعات

همان‌طور که گفتیم، معتقدم که اقتصاد جریان اصلی دارای خصیصه‌ای است که برای آن حیاتی می‌باشد. این خصیصه آن چنان حیاتی تلقی می‌شود که وجودش بدیهی و مسلم فرض می‌شود و در مورد آن هیچ تردید و پرسشی وجود ندارد. این خصیصه همان چارچوب قیاس‌گرا- صورت‌گرایی است که اقتصاددانان جریان اصلی در تمام تحلیل‌های خود آن را اتخاذ می‌کنند و در واقع بر آن تأکید دارند.

من مدعی نیستم که اتکاء سنت جریان اصلی به چارچوب ریاضیاتی توسط سایر محققان تشخیص داده نشده است. به سختی می‌توان چنین ادعایی کرد. اما معمولاً چارچوب ریاضیاتی در بهترین حالت تنها به شکلی خلاصه مورد توجه قرار گرفته است؛ چارچوب ریاضیاتی آن چنان حیاتی در نظر گرفته شده است که نگرانی درخصوص مفید بودن آن، یا ضرورت آن، اگر اساساً مطرح شود، به سرعت کنار گذاشته می‌شود به جای آن که مورد بررسی قرار گیرد. این بدان جهت است که مطلوب بودن ریاضیاتی سازی واضح و مبرهن تلقی می‌شود، در واقع پروژه علم اقتصاد به ندرت به زبان دیگری بیان می‌شود. تصور بر این است که آثار جدی هرگز نمی‌توانند به زبان دیگری بیان شوند.

اقتصاددانان (جریان اصلی) که همین الان از آنها نام بردیم را در نظر بگیرید. روبن اشتاین معتقد است که نظریه اقتصادی (جریان اصلی) "از ابزارهای ریاضیاتی بهره‌برداری می‌کند" بدون آن که مشروعیت آن را بررسی کند. کرم (۱۹۸۹)، گرچه معترف است که "این موضوع غیرقابل انکار است که چارچوب‌های ریاضیاتی مورد استفاده ما وظیفه تغییر یا حداقل اصلاح پارادایم را مشکل ساخته است"، [با وجود این] تأکید می‌کند که، "نمی‌توان باور کرد که یک رویکرد جدید که به خوبی و به وضوح صورت بندی شده است پیشنهاد شده باشد و ابزارهای مناسب ریاضیاتی در آن به کار گرفته

نشده باشد." (کرمن ۱۹۸۹، ۱۳۷). لیمر در هنگام اشاره به "شکاف گسترده بین نظریه اقتصادسنجی و عمل اقتصادسنجی" تأسف می‌خورد از این که نمی‌تواند "توسعه و پیشرفت در افقی که تمام نظریه‌های ریاضیاتی استنتاج<sup>۱</sup> را به طور کامل قابل فهم می‌سازد" درک کند (لیمر ۱۹۷۸، ص vi؛ به نظر می‌رسد این ایده که ممکن است نظریه‌های غیرریاضیاتی استنتاج نیز وجود داشته باشد هرگز مورد توجه و تأمل قرار نگرفته است). و احتمالاً هان بیشترین احساسات را به تصویر می‌کشد وقتی این ادعا را مطرح می‌سازد که هر پیشنهادی که تأکید دارد ریاضیات به شکل نادرستی به کار گرفته شده است "دیدگاهی است که بی‌تردید ارزش تأمل را ندارد" (هان ۱۹۸۵، ص ۱۵). در واقع، هان بعدها مدعی شده است که ما "از بحث‌های مربوط به ریاضیات همچون طاعون پرهیز می‌کنیم" (هان ۱۹۹۲ الف؛ همچنین رجوع کنید به هان ۱۹۹۲ ب). [۵]

حقیقت آن است که اقتصاد جریان اصلی صرفاً اتکا به اشکال خاصی از روش (قیاس‌گرایی) ریاضیاتی است. این یک خصیصه قدیمی در پروژه می‌باشد و به نظر می‌رسد که تنها خصیصه‌ای است که برای سنت جریان اصلی هسته حیاتی غیرقابل تردید تلقی می‌شود. مشاهدات بیشتری را در این ارتباط در نظر بگیرید، نگرانی ناظران غیر اقتصاددان<sup>۲</sup> اغلب این است که توصیفات و تأملات مطرح شده توسط منتقدان اقتصاد جریان اصلی مدرن احتمال دارد که کاریکاتوری غیرمنصفانه باشد. از این رو من بیشتر بر روی بیانات خود اقتصاددانان جریان اصلی تمرکز می‌کنم. ریچارد لیبسی، نویسنده یکی از پرفروش‌ترین کتب درسی اقتصاد جریان اصلی، معترف است که:

برای آن که بتوانید مقاله‌ای را در یکی از معتبرترین مجلات اقتصادی چاپ کنید، شما باید یک مدل ریاضیاتی فراهم آورید، حتی اگر آن مدل چیزی به تحلیل‌های کلامی شما نیافزاید. من در سمینارهایی حضور داشته‌ام که بعد از چند دقیقه از ارائه‌کننده مطلب پرسیده شده است که، "مدل شما کجاست؟". وقتی او پاسخ می‌دهد "مدلی ندارم، چرا که نیازی به مدل ندارم، یا هنوز نتوانسته‌ام مدلی بسط دهم که مساله مرا در نظر بگیرد" واکنش حاضران بی‌اعتنائی به ارائه‌کننده مقاله، و حتی

---

1. mathematical theory of inference  
2. non-economist observers

ترک سالن بوده است (لیپسی ۲۰۰۱، ص ۱۸۴).

به همین شکل، وقتی از ویلیام تامسون اخیراً توسط یکی از مجلات پیشگام جریان اصلی خواسته می‌شود که مقاله‌ای با عنوان "راهنمای افراد جوان برای نوشتن نظریه اقتصادی" تهیه کند، معنای "نوشتن نظریه اقتصادی" بدیهی فرض شده و در سه جمله آغازین مقاله تجلی یافته است: پیشنهادات من برای نوشتن نظریه اقتصادی (و تا حدودی برای ارائه مقاله در سمینارها) این است. مخاطب من در این جا اقتصاددانان جوانی هستند که بر روی رساله‌هایشان کار می‌کنند یا در حال آماده کردن اولین مقالات خود برای تسلیم به مجلات حرفه‌ای<sup>۱</sup> هستند. گرچه بحث من درخصوص موضوعات عمومی ارائه<sup>۲</sup> است، این تحقیق در جزئیاتش عمدتاً با مدل‌های صوری سروکار دارد. (تامسون، ۱۹۹۹، ص ۱۵۷).

یا ارزیابی‌های برخی از برندگان جایزه نوبل در علم اقتصاد را در نظر بگیرید. واسیلی لئونوف به شکلی انتقادی بیان می‌دارد که "چگونه صفحه به صفحه مجلات حرفه‌ای اقتصاد با فرمول‌های ریاضیاتی پر می‌شوند ... سال به سال نظریه‌پردازان اقتصادی به تولید مدل‌های ریاضیاتی و کاوش موشکافانه در خصایص صوری این مدل‌ها ادامه می‌دهند؛ و سنجی‌دان‌هایی که توابع جبری خود را کلیه اشکال ممکن داده‌های همانند پر می‌کنند" (لئونوف ۱۹۸۲، ص ۱۰۴). فریدمن نتیجه می‌گیرد که اقتصاد به طور فزاینده‌ای تبدیل به شاخه محرمانه‌ای از ریاضیات شده است به جای آن که با مشکلات اقتصادی دنیای واقعی سروکار داشته باشد" (فریدمن ۱۹۹۹، ص ۱۳۷). و کوز معتقد است که "اقتصاد فعلی یک نظام نظری [یعنی، ریاضیاتی] است که پا در هواست و کمترین ارتباط را با آن چه که در دنیای واقع اتفاق می‌افتد دارد" (کوز ۱۹۹۹، ص ۲) در همین ارتباط به مثال‌های بی‌شمار دیگری هم می‌توان اشاره کرد. [۶]

### چهره در حال تغییر جریان اصلی

شاید چنین به نظر آید که تغییراتی که اکنون در پروژه جریان اصلی در حال رخ دادن است

- 
1. professional
  2. presentation

موجب تضعیف ارزیابی‌ای می‌شود که فوقاً مطرح شد؟ کولاندر و همکارانش (در مقاله‌ای با عنوان "چهره در حال تغییر اقتصاد جریان اصلی"، ۲۰۰۴) این بحث را مطرح ساخته‌اند که در حال حاضر اقتصاد جریان اصلی در حال استحاله و دگرگونی نسبتاً اساسی می‌باشد، و اقتصاددانان هترودکس را به خاطر شکست در توجه به پیشرفت‌های در حال وقوع مورد انتقاد قرار می‌دهند. به‌طور خاص این نویسندگان صاحب نظران هترودکس را به خاطر برگزیدن "دیدگاهی بیش از حد ایستا نسبت به حرفه (ص ۴۸۶)؛" ارجاع به جریان اصلی کنونی به عنوان نئوکلاسیک؛ و عدم توجه به "تنوع موجود در درون حرفه و ایده‌های کاملاً جدیدی که در حال آزمون و بررسی هستند (ص ۴۸۷)" مورد انتقاد قرار داده‌اند. برعکس، کولاندر و همکارانش تأکید دارند که "اقتصاد جریان اصلی نظام پیچیده‌ای از ایده‌های در حال تکامل است" (ص ۴۸۹)، و به "چند بعدی بودن اقتصاد جریان اصلی که ما شاهد آن هستیم (ص ۴۸۹)" اشاره می‌کنند.

اکنون، همان طور که انتظار می‌رود، من هم با اغلب ارزیابی‌های انتقادی فوق موافقم. به عقیده من، ارجاع به "اقتصاد نئوکلاسیک" همواره کار بی‌ثمری بوده است، طبقه‌بندی‌ای که به ندرت تعریف مشخصی از آن ارائه شده و همواره گمراه کننده بوده است. و تنوع موجود در سنت غالب<sup>۱</sup> را هرگز نمی‌توان انکار کرد. علاوه بر این، همچون گذشته، تغییرات در سنت غالب (به مانند جاهای دیگر) بی‌تردید هم اکنون در حال تحقق می‌باشند. برای مثال، من (همچون کولاندر و همکارانش) تصدیق می‌کنم که نظریه بازی‌های تکاملی در حال بازتعریف این موضوع است که چگونه مفاهیمی همچون نهادها در تحلیل‌ها وارد شوند؛ اقتصاد زیست محیطی در حال بازتعریف این موضوع است که چگونه با عقلانیت برخورد شود؛ اقتصادسنجی که گرفتار محدودیت‌های آمار کلاسیک است در حال تعریف این موضوع است که تفکر و تصور اقتصاددانان در خصوص اثبات تجربی<sup>۲</sup> چیست؛ نظریه پیچیدگی به دنبال ارائه روش‌های جدیدی برای مفهوم سازی وضعیت‌های تعادلی است؛ شبیه‌سازی‌های کامپیوتری در حال ارائه یک رویکرد جدید جهت انجام تحلیل‌ها است؛ اقتصاد آزمایشگاهی<sup>۳</sup> در حال تغییر شیوه تفکر اقتصاددانان نسبت به مطالعات تجربی است؛ و نظایر آن.

- 
1. dominant tradition
  2. empirical proof
  3. experimental



اما موضوعی که همچنان به قوت خود باقی است آن است که تمام این مثال‌های مورد تایید<sup>۱</sup> در خصوص تغییرات، تنوع، تازگی، پیچیدگی، تکامل و چند بُعدی بودن و مانند اینها که در حال تحقق هستند، همگی در درون چارچوب مدلسازی صوری رخ می‌دهند. پافشاری بر روی مدلسازی قیاسی - ریاضیاتی در تمام موارد شیوع دارد؛ [در واقع] خصیصه اصلی و مهم جریان اصلی کنونی دست نخورده باقی می‌ماند.

البته، خود کولاندر و همکارانش هم به این جنبه از "چهره در حال تغییر اقتصاد جریان اصلی" پی برده‌اند. من مطمئن نیستم که آنها اهمیت یافته خود را به طور کامل درک کرده باشند (با توجه به این که تأکید کمی بر روی آن کرده‌اند)، با این حال به این موضوع معترف‌اند:

اقتصاد جریان اصلی مدرن به روی رویکردهای جدید باز است، تا جایی که این رویکردها براساس فهم دقیقی از قدرت رویکرد معاصر ارتدکس انجام شود و براساس مدلسازی منطبق با روش‌شناسی اقتصاد جریان اصلی باشند (کولاندر و همکاران، ۲۰۰۴، ص ۴۹۲).

کولاندر و همکارانش با مشخص ساختن گروهی از اقتصاددانان به عنوان "نخبه"<sup>۲</sup> در درون اقتصاد جریان اصلی که مشخص می‌سازند کدامیک از ایده‌های جدید قابل قبول هستند، می‌نویسند: به عقیده ما نخبگان کنونی نسبتاً ذهن بازی در برابر ایده‌های جدید دارند، اما ذهن بسته‌ای در برابر روش‌شناسی‌های بدیل دارند. اگر ایده جدید مدلسازی نشود در دامنه علم اقتصاد تلقی نخواهد شد، بدون توجه به این که چقدر ممکن است آن ایده خردمندانه باشد. (کولاندر و همکاران ۲۰۰۴، ص ۴۹۲).

همچنین آنها اضافه می‌کنند که: "به طور مشخص، این به خاطر روش آنهاست، نه به خاطر ایده‌هایشان، که اغلب اقتصاددانان هترودکس خارج از حوزه‌ای که توسط نخبگان مشخص می‌شود در نظر گرفته می‌شوند" (کولاندر و همکاران، ۲۰۰۴، ص ۴۹۲).

در هر حال، بررسی پیشرفت‌های در حال تحقق به سرعت آشکار می‌سازد که آنها نیز نهایتاً تأییدی از این ارزیابی من فراهم می‌آورند که پروژه جریان اصلی اقتصاد مدرن را باید نه برحسب نتایج اصلی آن (نظیر اثبات مطلوب بودن نظم اقتصادی کنونی [یعنی همان دیدگاه محافظه کارانه])

- 
1. sanctioned examples
  2. elite

و نه برحسب واحدهای تحلیل آن (عقلانیت گرا یا افراد بهینه ساز) توصیف کرد، بلکه باید آن را برحسب تمایل آن به روش [روش خاص صورت‌گرا] توصیف کرد. اصلی ترین ادعای من آن است که: پروژه جریان اصلی اقتصاد مدرن تنها تأکیدی بر این است که پدیده‌های اقتصادی را باید صرفاً به کمک اشکال خاصی از استدلال‌های قیاسی-ریاضیاتی بررسی کرد. این چیزی است که جریان اصلی به عنوان اقتصاد مناسب<sup>۱</sup> در نظر می‌گیرد. این یکی از خصایص یا پیش فرض‌هایی [۷] است که در تمام مطالعات علمی‌ای که به عنوان اقتصاد جریان اصلی در نظر گرفته می‌شوند مشترک است (هر چند همیشه به طور واضح و مشخص در این مطالعات فرمول‌بندی نمی‌شود)، در واقع این خصیصه در تمام مدها و هوس‌رانی‌های نظری پروژه جریان اصلی جایگاه خود را حفظ می‌کند.

### ماهیت اقتصاد هترودکس

درخصوص فهم ما از اقتصاد هترودکس چه برداشتی می‌توان داشت؟ اگر هترودکس قبل از هر چیزی و مهمتر از هر چیزی رد اقتصاد جریان اصلی مدرن است، و اقتصاد جریان اصلی شامل این تأکید است که اشکالی از روش قیاسی-ریاضیاتی باید در جای جای تحلیل مورد بهره‌برداری قرار گیرد، در آن صورت اقتصاد هترودکس، در نگاه اول، صرفاً انکار این تأکید است. توجه داشته باشید که این معادل انکار تمام مدلسازی‌های قیاسی-ریاضیاتی نیست. اما انکار تأکیدی است که ما همیشه و همه جا از آن استفاده می‌کنیم [در حقیقت انکار تأکید است، نه انکار استفاده]. به عبارت دیگر، اقتصاد هترودکس، در نگاه اول، انکار شکل بسیار خاصی از تقلیل‌گرایی روش‌شناختی<sup>۲</sup> است. انکار این دیدگاه است که روش صورت‌گرا همه جا و همیشه مناسب است.

برای صحبت درخصوص ماهیت سنت‌های هترودکس اقتصاد مدرن<sup>۳</sup> من فکر می‌کنم مشخص است که نیاز است این مخالفت را تبیین کنیم. و همان‌طور که اشاره شد، در این جا سروکار ما با تبیین مخالفتی است که استمرار و دوام داشته و دارد.

- 
1. proper economics
  2. methodological reductionism
  3. heterodox tradition of modern economics

حدس می‌زنم یک تبیین قابل درک این است که اقتصاددانان هترودکس بر این باورند که کثرت‌گرایی روش‌شناختی فی‌نفسه چیز خوب و مطلوبی است و نیازی به گفتار بیشتر نیست. اما آیا این تمام آن چیزی است که در اقتصاد هترودکس وجود دارد؟ در کل، در برخی رشته‌های فیزیک، نظیر نظریه زنجیره برتر<sup>۱</sup>، چنین به نظر می‌رسد که روش‌های ریاضیاتی به طور جهان‌شمولی مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما [در آن‌جا] هیچ اثری از مخالفت‌های هترودکس وجود ندارد. در عوض، در اقتصاد نوعی مخالفت هترودکس در برابر جریان اصلی وجود دارد. و پدیده‌ای که باید تبیین شود این نیست که تنها یک مخالفت در برابر جریان اصلی وجود دارد، بلکه، همان‌طور که اشاره شد، آن که این مخالفت نسبتاً فراگیر، سفت و سخت، پرسر و صدا و ماندگار است.

### ارزیابی ماهیت هترودکس اقتصادی

برای درک واقعیت نهفته در مخالفت فراگیر و ماندگار [اقتصاد هترودکس] در برابر جریان اصلی معتقدم که باید اعتراف کنیم که این مخالفت حداقل تا حدودی بر پایه ارزیابی اقتصاددانان هترودکس و سایر اندیشمندان است، مبنی بر این که رویکرد جریان اصلی واقعاً با تکلیفی که به عهده علم اقتصاد است همخوانی ندارد. در واقع، بسیاری از اندیشمندان بر این باورند که پروژه جریان اصلی به لحاظ سیستماتیک کمابیش چیز بی‌ربطی است (به‌طور خاص ر.ک. فولبروگ، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴؛ هوول ۲۰۰۰).

به نظر می‌رسد حتی صاحب‌نظران جریان اصلی به طور روزافزونی در حال پذیرش این ارزیابی هستند که در یک نگاه کلی پروژه آنها (به رغم آن که نوعاً درست همان علم اقتصاد تلقی می‌شود) به درستی انجام نمی‌شود، و ممکن است واقعاً خیلی مناسب با شیوه‌ای که انجام می‌شود نباشد. یکبار دیگر اظهارات برخی از سخنگوهای اقتصاد جریان اصلی که هم‌اکنون مورد اشاره قرار گرفت را در نظر بگیرید. روبن اشتاین (۱۹۹۵، ص ۱۲) به ضعف‌های پیش‌بینی و تبیینی<sup>۲</sup> پروژه جریان اصلی اشاره می‌کند، در حالی که لیمر (۱۹۸۳، ص ۳۷) توجه ما را به ناسازگاری بین نظریه و عمل در جریان

---

1. super string theory  
2. explanatory and predictive weaknesses

اصلی معطوف می‌دارد، و همان‌طور که اشاره شد، کوز نتیجه می‌گیرد که "اقتصاد کنونی یک سیستم نظری پا در هوا است که کمترین ارتباط را با آن چه که در عالم واقع رخ می‌دهد دارد". به عقیده لئونیتف فرمول‌های ریاضیاتی که اقتصاددانان به کمک آنها مجلات اقتصادی را پر می‌کنند "خواننده را از مجموعه‌ای از فروض موجه اما کاملاً اختیاری به گزاره‌ها و نتایجی نظری کاملاً دقیق اما بی‌ربط" هدایت می‌کنند، درحالی که سنجی‌دان‌ها نمی‌توانند "در فهم نظامند ساختار و عملکرد سیستم واقعی اقتصاد هیچ پیشرفتی حاصل کنند" (لئونیتف ۱۹۸۲، ص ۱۰۴).

### هستی‌شناسی

حال پرسش این است که، چگونه می‌شود یک پروژه در اقتصاد مدرن تا این حد به طور سیستماتیک ناقص و ناکارا باشد که این مفسرین و سایر اندیشمندان به آن اشاره کرده‌اند؟ من بر آنم که پیشنهاد کنم یک توضیح قانع‌کننده (و شاید تنها توضیح موجه) از آن این است که روش‌هایی که تا این حد جریان اصلی بر آنها تأکید دارد برای پرداختن به موضوعات اجتماعی مناسب نیستند، البته با عنایت به ماهیت این موضوعات. این دومین تز اصلی من است.

این جا سروکار ما با موضوع هستی‌شناسی است. هستی‌شناسی مطالعه، یا نظریه‌ای درباره، ساختار و ماهیت (قلمروی از) واقعیت است. همه ما دیدگاه‌های هستی‌شناسانه‌ای را بر می‌گزینیم، و پذیرش هر روشی از تحلیل پیش ذهنیت‌های هستی‌شناسانه خاص خود را دارد. همان‌طور که مارکس بیان داشته، میکروسکوپ‌ها و معرف‌های شیمیایی ابزارهای مناسبی برای تحلیل موضوعات اقتصادی نیستند. تصور می‌کنم بیشتر ما با این ارزیابی موافق هستیم. اما این نکته یک نکته عمومی است. هر روش تحلیل تنها برای انواع خاصی از موضوعات مناسب است نه برای همه موضوعات. این موضوع درخصوص روش‌های ریاضیاتی هم درست است. ادعای من این است که توضیح ضعف عملکرد اغلب [تحلیل‌های] اقتصاد مدرن این است که روش‌های ریاضیاتی در وضعیت‌هایی به کار می‌روند که تا حد زیادی برای آنها مناسب نیستند.

در ادامه و درست به وقتش بحث‌های بیشتری درخصوص این ارزیابی مطرح خواهیم ساخت که روش‌های ریاضیاتی برای تحلیل‌های اجتماعی عمدتاً نامناسب هستند و این مساله اساس مخالفت هترودکس را تشکیل می‌دهد. خلاصه آن که، من این ادعا را مطرح می‌سازم که ماهیت و جوهره

مخالفت هترودکس هستی‌شناسانه است. در واقع، این سومین تز اصلی من است. گرچه من در بخش بعدی به این سومین ادعا خواهیم پرداخت، اما اجازه دهید بلافاصله تأکید کنم که، اگر این ارزیابی در واقع ارزیابی درستی باشد، من ادعا نمی‌کنم که گرایش هستی‌شناسانه مخالفت هترودکس همواره مورد توجه بوده است. برعکس، معتقدم که یک دلیل برای این که سنت‌های هترودکس کمتر از آن حدی که می‌توانسته‌اند، اثرگذار بوده‌اند، دقیقاً این است که ماهیت هستی‌شناسانه مخالفت آنها به ندرت از وضوح کافی برخوردار بوده است. اجازه دهید به شرح و بسط این ادعاهای مختلف بپردازم.

### پیش‌ذهنیت‌های اقتصاد جریان اصلی مدرن

بحث خود را با بررسی پیش فرض هستی‌شناسانه ضمنی پروژه جریان اصلی مدرن آغاز می‌کنم، بنابراین به دنبال بیان جهان‌بینی‌ای هستم که معتقدم توسط صاحب نظران هترودکس با آن مخالفت شده است.

اول از همه می‌توان اشاره کرد که نوع روش‌های صورت‌گرایی که اقتصاددانان به خوبی به کار می‌برند، به واسطه کاربردشان، نیاز به وجود (یا فرض) سیستم‌های بسته دارد؛ یعنی سیستم‌هایی که در آنها وقوع حوادث (قطعی یا تصادفی) قاعده‌مند است. بنابراین اقتصاد جریان اصلی شکلی از قیاس‌گرایی است. منظور من از قیاس‌گرایی هر شکلی از تلاش‌های تبیینی است که به سیستم‌های بسته اتکا دارد.

واقعاً، اقتصاد جریان اصلی چندان مشخص‌تر از این توصیفی که من کردم نیست: اقتصاد جریان اصلی روایتی (نسخه‌ای) از قیاس‌گرایی است که در آن روابط تبعی مبتنی بر پیش فرض بستارهای توالی علی<sup>۱</sup> در نظر گرفته می‌شوند. این بستارها، سیستم‌های بسته هستند، سیستم‌هایی که در آنها حوادث همبسته به شکلی در نظر گرفته می‌شوند که فرض می‌شود یک مجموعه (که معمولاً به عنوان "متغیرهای مستقل" مفهوم‌سازی می‌شوند) تاریخ علی<sup>۲</sup> سایر حوادث (متغیر وابسته) هستند. برای مثال، در یک فرمول‌بندی متعارف از "تابع مصرف"، که نوعاً شامل همبستگی مخارج خانوار و

---

1. closures of causal sequence  
2. causal history

درآمد قابل تصرف خانوار است، دومی به عنوان عاملی که نشان دهنده عقبه علی اولی است در نظر گرفته می‌شود. [۸]

بی تردید، این واقعیت که روش‌های مدلسازی صورت‌گرایانه نیازمند مشخص ساختن، یا ساخت انواع خاصی از قاعده‌مندی در حوادث است به خوبی توسط اقتصاددانان جریان اصلی تشخیص داده شده است. آلایس (۱۹۹۲) با بدیهی فرض کردن رابطه بین مدلسازی قیاس‌گرا و علم وضعیت مرسوم را به خوبی بیان می‌کند.

شرط اساسی هر علمی وجود قواعدی<sup>۱</sup> است که بتوان آنها را تحلیل و پیش‌بینی کرد. این موضوع در مکانیک سماوی مصداق دارد. اما در مورد بسیاری از پدیده‌های اقتصادی نیز مصداق دارد. در واقع، تحلیل فراگیر آنها وجود قواعدی را آشکار می‌سازد که درست به همان اندازه قواعد کشف شده در علم فیزیک حیرت‌آورند. به همین خاطر است که اقتصاد یک علم است، و به همین خاطر است که این علم به همان اصول و روش‌های کلی فیریک اتکا دارد. (آلایس ۱۹۹۲، ص ۲۵).

اما اگر آلایس به درستی به نیاز اقتصاددانان جریان اصلی مدرن برای مشخص ساختن یا صورت‌بندی (فرموله) کردن قاعده‌مندی‌های [موجود] در حوادث اجتماعی اشاره می‌کند، توصیف وی از وضعیت اقتصاد مدرن واقعاً از دو جنبه غلط است. متخصصین اقتصادسنجی به کرات پی‌برده‌اند که همبستگی‌هایی که صورت‌بندی می‌شوند زودتر از کشف گسست‌شان<sup>۲</sup> گزارش نمی‌شوند؛ قاعده‌مندی‌های موجود در حوادث اجتماعی، از نوعی که مورد نظر آلایس است، به سختی یافت می‌شوند (ر.ک. لاوسون ۱۹۹۷، فصل ۷). و این به هیچ وجه درست نیست که قاعده‌مندی‌های حیرت‌آور موجود در حوادث، از نوعی که آلایس به آنها اشاره می‌کند، و از نوعی که اقتصاددانان جریان اصلی مدرن به دنباشان هستند، برای علم ضرورت داشته باشند. حضور گسترده آنها پیش شرطی برای روش‌های قیاس‌گرا-ریاضیاتی است. که اقتصاددانان تأکید دارند روش‌های مناسبی هستند، اما به کارگیری این روش‌ها نمی‌تواند معادل علم باشد (ر.ک. لاوسون ۲۰۰۳، فصل ۱). البته این جا من تنها اشاره می‌کنم که هر پیش فرضی درخصوص ربط جهانی روش‌های مدلسازی-

---

1. regularities  
2. break down

ریاضیاتی<sup>۱</sup> در علم اقتصاد نهایتاً وجود فراگیر قاعده‌مندی‌های موجود در حوادث را مفروض در نظر می‌گیرد.

## ذره‌گرایی و انزوگرایی<sup>۲</sup>

اما این پایان پیش‌شرط‌های هستی‌شناسانه روش‌های مدلسازی قیاس‌گرا- ریاضیاتی، آن چنان که در اقتصاد مدرن به کار می‌رود، نیست. یک ویژگی مهم‌تر، که البته اغلب کمتر مورد توجه قرار گرفته است (یا حداقل به ندرت به صراحت به آن اشاره شده)، این است که وابستگی روش‌های قیاس‌گرا- ریاضیاتی به سیستم‌های بسته به نوبه خود کمابیش الزام به، و یقیناً تشویق به، صورت‌بندی‌هایی (فرمول‌بندی‌هایی) می‌کند که برحسب [افراد] (الف) منزوی؛ (ب) ذره‌وار، بیان می‌شوند. در این‌جا قصد از ارجاع متافیزیکی به ذرات (اتم‌ها<sup>۳</sup>) انتقال مفهوم اندازه<sup>۴</sup> نیست. بلکه قصد از این ارجاع اشاره به موجوداتی است که در تعاملاتشان و نحوه اثرگذاری‌شان بر یکدیگر به شکلی مجزا، مستقل و غیرقابل تغییر<sup>۵</sup> (و بنابراین قابل پیش‌بینی) عمل می‌کنند.

این که نظریه‌پردازی قیاس‌گرا، از نوعی که در اقتصاد مدرن دنبال می‌شود، نهایتاً باید برحسب "ذرات" بیان شود تنها به این خاطر است که این اطمینان وجود داشته باشد که تحت شرایط معین و داده شده  $x$  همواره نتیجه یکسان  $y$  (که قابل پیش‌بینی یا تقلیل‌پذیر است) حاصل خواهد شد. اگر هر عاملی<sup>۶</sup> در نظریه می‌توانست در شرایط خاص و معین  $x$  عملی غیر از  $y$  انجام دهد- خواه، به خاطر آن که آن عامل به طور ذاتی نظام یافته است و می‌تواند هر بار که  $x$  رخ می‌دهد به شکل متفاوتی عمل کند، یا به خاطر آن که فضای ممکن کنش عوامل تحت تأثیر سایر پدیده‌ها است- در آن صورت میل به پیگیری استنتاجات قیاسی تخریب می‌شد.

توجه داشته باشید که این ارزیابی جدید نیست، حداقل در ارتباط با اقتصادسنجی. در واقع این

- 
1. mathematical-modeling methods
  2. atomism and isolationism
  3. atoms
  4. size
  5. invariable
  6. agent

موضوع حدود ۶۰ سال پیش توسط کینز بیان شده است، گرچه با ترمینولوژی نسبتاً متفاوتی. کینز در پاسخ به دعوت انجام شده از سوی جامعه ملل<sup>۱</sup> برای بازبینی مطالعات اولیه تین برگن در خصوص ادوار تجاری این چنین می‌نویسد:

قبل از هر چیزی پرسش محوری روش‌شناسی مطرح است، یعنی منطق به کارگیری روش همبستگی چندگانه برای موضوعات و پدیده‌های تحلیل نشده اقتصادی، پدیده‌هایی که ما می‌دانیم در طول زمان ناهمگن هستند. اگر ما با کنش نیروهایی [پدیده‌هایی] سروکار داشتیم که مستقل بوده و به لحاظ عددی قابل اندازه‌گیری و به حد کفایت تحلیل شده بودند، به عبارت دیگر اگر ما با عوامل ذره‌وار مستقل<sup>۲</sup> سروکار داشتیم و بین آنها کاملاً بسیط<sup>۳</sup> بود، و اگر با نوسان در قدرت نسبی موادی<sup>۴</sup> سروکار داشتیم که در طول زمان ثابت و همگن هستند، در آن صورت ممکن بود بتوانیم از روش همبستگی چندگانه با اعتماد نسبی برای مشخص ساختن قانون کنش آنها استفاده کنیم [خلاصه آن که اگر افراد همچون اتم‌ها بودند در آن صورت ممکن بود بتوانیم از روش‌های سنجی برای تحلیل کنش آنها استفاده کنیم]... در واقع، ما می‌دانیم که در تحلیل پدیده‌های اقتصادی هیچ یک از این شرایط را نمی‌توان برآورده ساخت ...

برای بیان اظهارات خود به صورت جزئی‌تر باید بگوییم، به طور آشکار فرض می‌شود که ضرایب بدست آمده [برای متغیرها] برای دوره‌های زمانی ۱۰ سال یا بیشتر ثابت هستند. با وجود این، ما یقین داریم که این ضرایب ثابت نیستند. هیچ دلیلی وجود ندارد برای این که چرا آنها نباید هر سال متفاوت باشند (۱۹۷۳، ۲۸۶-۲۸۵).

در نتیجه نکته مورد نظر من، گرچه قبل از من نیز لاًقل به طور ضمنی توسط سایرین مورد توجه قرار گرفته است، این است که، پیش فرض‌های هستی‌شناسانه درخصوص تأکید بر مدلسازی

- 
1. League of Nations
  2. independent atomic factors
  3. completely comprehensive
  4. material



ریاضیاتی شامل این محدودیت است که، حوزه‌های اجتماعی در هر جا توسط مجموعه‌ای از اتم‌های مجزا ساخته شده است. [۹]

فکر می‌کنم، اکنون به سرعت روشن می‌شود که این محدودیت آخری ضرورتاً توصیف‌گر حوزه‌های اجتماعی نیست. در واقع من می‌خواهم بگویم که شرایط مورد اشاره برای بستارها (دنیایی از اتم‌های مجزا) واقعاً در حوزه‌های اجتماعی نایاب هستند. من این نتیجه را براساس یک نظریه (پسینی) از هستی‌شناسی اجتماعی بدست آورده‌ام، مفهومی از ماهیت مواد سازنده واقعیت اجتماعی که در سایر آثار خود از آن دفاع کرده‌ام (به‌ویژه در لاوسون ۱۹۹۷، ۲۰۰۳). در این جا مجال دفاع از این هستی‌شناسی نیست، با وجود این در ادامه مروری خلاصه از برخی از مولفه‌های اصلی آن که برای اهداف مورد نظر در این مقاله لازم است ارائه می‌کنم.

### نظریه‌ای در خصوص هستی‌شناسی اجتماعی

منظور من از واقعیت اجتماعی یا حوزه قلمرو اجتماعی آن دامنه از تمام پدیده‌هاست که وجودشان لاًقل تا حدودی به ما بستگی دارد. بنابراین، واقعیت اجتماعی شامل اتم‌هایی همچون روابط اجتماعی که تماماً به ما بستگی دارند می‌شود، اما سایر اتم‌ها، همچون پدیده‌های مرتبط با فناوری را هم شامل می‌شود. در این جا مراد من از فناوری آن قلمرو (یا لاًقل بخشی از آن قلمرو) از پدیده‌هاست که محتوای مادی اما شکل اجتماعی دارند.

حال اگر واقعیت اجتماعی به کارگزاری (عاملیت) بشرِ دگرگون‌کننده<sup>۱</sup> [و دگرگون شونده] بستگی دارد، وضعیت وجودی<sup>۲</sup> آن باید به‌طور ذاتی پویا یا فرایندی<sup>۳</sup> باشد. برای مثال سیستم زبان را در نظر بگیرید. وجود آن بستگی به ارتباطات ما از طریق عمل گفتگو و ... دارد. و سیستم زبان، پیوسته از طریق جمع کل عمل‌های گفتگو باز تولید می‌شود و دست کم برخی از جنبه‌های آن دگرگون و متحول می‌شود. لذا، یک سیستم زبان ذاتاً پویاست، روش وجودی<sup>۴</sup> آن فرایندی از

- 
1. transformative human agency
  2. state of being
  3. dynamic or processual
  4. mode of being

دگرگونی و تحول است. این سیستم در فرایند پیوسته‌ای از تغییر و تحول به حیات و هستی خود ادامه می‌دهد. اما این مساله درخصوص تمام جنبه‌های واقعیت اجتماعی، از جمله بسیاری از جنبه‌های خودِ ما (همچون هویت شخصی و اجتماعی ما) درست است. اجتماع عمل انسان را مشخص می‌سازد.

قلمرو اجتماع همچنین بسیار به هم پیوسته و ارکانیگ است. در این جا موضوع بنیادین، رواج روابط اجتماعی درونی<sup>۱</sup> است. روابط زمانی درونی در نظر گرفته می‌شوند که مربوطها<sup>۲</sup> همان چیزی‌اند که هستند و/یا می‌توانند همان چیزی را انجام دهند که انجام می‌دهند، تنها به سبب رابطه‌ای که با یکدیگر دارند. مثال‌های آشکار در این زمینه روابط موجود بین کارفرما و کارمند، معلم و دانش‌آموز، صاحب‌خانه و مستاجر یا والدین و فرزندان است. در هر مورد، شما نمی‌توانید یکی را بدون دیگری داشته باشید [قائم به ذات نیستند]؛ هر یک از [مربوطها] از طریق رابطه با دیگری ساخته می‌شود.

در واقع، در حوزه اجتماع مشخص شده است که این جایگاه‌های اجتماعی هستند که به طور معناداری با هم رابطه درونی دارند. این جایگاه من به عنوان یک استاد دانشگاه است که با جایگاه دانشجویان رابطه درونی دارد. هر سال، افراد مختلفی در جایگاه دانشجو قرار می‌گیرند و وظایف، تکالیف و اختیارات تعیین شده توسط این رابطه را می‌پذیرند. نهایتاً، همه ما در تعداد بسیار زیادی از جایگاه‌های متفاوت و در حال تغییر قرار می‌گیریم، در هر جایگاه آن چه که می‌توانیم انجام دهیم متفاوت از جایگاه دیگر است.

همچنین مشخص گردیده است که قلمرو اجتماع ساختارمند (نظامند)<sup>۳</sup> است. منظور من این است که قلمرو اجتماع تنها از یک سطح هستی‌شناسی تشکیل نشده است. به بیان دقیق‌تر، جامعه قابل تقلیل به اعمال انسان و واقعیاتی از این دست نیست، بلکه فرایندها و ساختارهای زیربنایی اجتماعی، از نوعی که اکنون به آنها اشاره شد و گرایش‌ها و قدرت آنها را هم شامل می‌شود.

مقوله بنیادین دیگری که درخصوص مفهوم هستی‌شناختی<sup>۴</sup> مطرح می‌سازم "ظهور"<sup>۵</sup> است. تنها

- 
1. internal social relations
  2. relata
  3. structured
  4. ontological conception
  5. emergence

زمانی می‌توان گفت قشری (لایه‌ای) از واقعیت<sup>۱</sup> ظهور یافته است، یا مالک قدرت‌های ظهور یافته است، اگر این حس<sup>۲</sup> وجود داشته باشد که (۱) آن قشر از یک قشر پایین‌تر برآمده است، قشری که توسط اصول مربوط به سطح پایین‌تر شکل گرفته است، (۲) وجودش به لایه‌های پایین‌تر وابسته است، اما (۳) شامل قدرت‌های علی<sup>۳</sup> از نوع خودش است، قدرت‌هایی که هم غیرقابل تقلیل به قدرت‌های مربوط به سطح پایین‌تر هستند و (شاید) قادر به اثر گذاشتن بر سطح پایین‌تر [هم باشند].

لذا مواد ارکانیگ<sup>۴</sup> از مواد غیر ارکانیگ ظهور می‌یابند. و بر طبق مفهومی که من از آن دفاع می‌کنم، قلمرو اجتماع از کنش‌های (متقابل) بشر ظهور می‌یابد. گرچه خواص اولی قابل تقلیل به دومی نیست اما با این حال می‌تواند بر آن تأثیرات علی داشته باشد.

علاوه بر این، مشخص شده است که جنس قلمرو اجتماع شامل ارزش و معنا<sup>۵</sup> است و چندبینانی<sup>۶</sup> می‌باشد (برای مثال، غایب‌ها واقعی هستند).

همان‌طور که پیش از این گفتم، این چشم‌انداز (نگرش) وسیع در سایر آثار من شرح و بسط داده شده است و در آن‌جا از آن دفاع کرده‌ام. با وجود این بعید می‌دانم اگر بر روی آن تأمل شود جای بحث چندانی وجود داشته باشد. ضمن آن که تأکید محوری آن بر روی پویا بودن و ارکانیگ بودن یا درونی بودن روابط چیزچندان جدیدی نیست. با این حال، باید کاملاً روشن باشد که اگر این چشم‌انداز [نگرش] در کل درست باشد، به ظاهر کاملاً قابل درک خواهد بود که پیش ذهنیت‌های ذره‌گرایانه و انزوآگرایانه اقتصاد جریان اصلی نمی‌تواند در بیشتر موارد قابل دفاع باشد.

به دیگر سخن، من تأکید می‌کنم که امکان بستارهای توالی علی<sup>۷</sup> از نوعی که اقتصاددانان جریان اصلی دنبال می‌کنند را نمی‌توان به طور پیشینی<sup>۸</sup> کنار گذاشت. یقیناً، در مفاهیم هستی‌شناختی که فوقاً بیان شد چیزی وجود ندارد که به طور کامل امکان [وجود] نظم و قاعده در

- 
1. a stratum of reality
  2. sense
  3. causal powers
  4. organic material
  5. value and meaning
  6. polyvalent
  7. the possibility of closures of the causal sequence
  8. a priori

حوادث که به شکل سکانس‌های علی در قلمرو اجتماع رخ می‌دهند را کنار گذارد. با این حال، مفهومی که مطرح شد عمل جهان شمول ساختن پیشینی<sup>۱</sup> روش‌های قیاس‌گرا-ریاضیاتی در دست اقتصاددانان را تا حدودی ریسکی و شاید هم بی‌پروا می‌سازد. عملی که مبتنی بر این پیش فرض است که نظم موجود در حوادث اجتماعی، نظمی فراگیر است.

به طور مشابه، در بحث فوق درخصوص ماهیت اقتصاد جریان اصلی مدرن دیدیم که این رویکرد در سلامتی کامل به سر نمی‌برد. در واقع، فکر می‌کنم که عادلانه است بگوییم که به لحاظ فکری<sup>۲</sup> وضعیت درهم و برهمی دارد. به‌طور خاص، برحسب معیارهای تبیینی و پیش بینی خودش، عملکرد بدی دارد و به واسطه ناسازگاری‌های موجود بین نظریه و عمل دچار معضلات زیادی شده است. در بحث‌های قبلی یک تبیین داشتیم. زیرا اگر مفهوم هستی‌شناسی اجتماعی که فوقاً بدان اشاره شد امکان قاعده‌مندی در حوادث اجتماعی از نوع مورد نظر که این جا و آن جا رخ می‌دهد را به طور تمام و کمال کنار نمی‌گذارد، اما توضیح (تبیین) جذاب و قانع کننده‌ای از فقدان (یا در بهترین حالت، محدودیت) پسینی موفقیت در روش‌های تبیینی قیاس‌گرا-ریاضیاتی یا روش‌های تبیینی سیستم‌های بسته<sup>۳</sup> ارائه می‌دهد.

تردید ندارم که روش‌های قیاسی-ریاضیاتی ویژگی‌های مطلوب زیادی دارد. اما توانایی یک مجموعه از روش‌ها در کمک به فهم ما از واقعیت اجتماعی نیز حائز اهمیت است. مشکل نگرش جریان اصلی آن است که پیش شرط‌های هستی‌شناسانه روش‌های صورت‌گرای آن نه تنها در همه حوزه‌های اجتماعی حضور ندارد [برای همه قلمروهای اجتماعی قابل کاربرد نیست]، بلکه تنها برای رخدادهایی خاص [قابلیت کاربرد دارند]. اگر ما می‌دانستیم که زندگی اجتماعی در همه جا ذره‌وار<sup>۴</sup> است، و همچنین اگر می‌دانستیم که برای هر نوع رخدادی می‌توانیم به شکل مؤثری مجموعه ثابتی از علت‌ها را مجزا سازیم (سایر فرایندهای علی را ثابت، بی‌اثر یا زمینه‌ای همگن در نظر گیریم)، در آن صورت احتمالاً زمینه‌هایی برای آسودگی خیال درخصوص تأکیدی که اقتصاددانان جریان اصلی

---

1. the practice of universalizing a priori  
 2. intellectually  
 3. closed-systems  
 4. atomistic

بر روش‌های قیاس‌گرایی مورد استفاده خود دارند داشتیم. ولیکن، بهترین تحلیل هستی‌شناسانه ما پیشنهاد می‌کند که بستارها<sup>۱</sup> حالت‌های خاصی از هستی‌شناسی اجتماعی هستند، در حالی که تجربه پسینی ما<sup>۲</sup> حاکی از آن است که این حالت خاص به ندرت رخ می‌دهد.

### دلالت‌هایی برای اقتصاد هترودکس

حال پرسش این است که آیا تمام آن چه که گفتیم موضوع محوری این تحقیق را متأثر می‌سازد؟ به بیان دقیق‌تر، [آن چه که بیان کردیم]. چگونه به فهم ما از اقتصاد هترودکس کمک می‌کند؟ ادعای من این است که چیزی شبیه هستی‌شناسی بدیلی که فوقاً بیان داشتیم (و در جای دیگر، لاوسون ۱۹۹۷، ۲۰۰۳، از آن دفاع کردم) پیش‌ذهنیت‌های ضمنی درخصوص سنت‌های مختلف هترودکس را نظام می‌دهد<sup>۳</sup>، و نهایتاً مخالفت همیشگی آنها در برابر جریان اصلی را توضیح می‌دهد. این سومین تز محوری من بود که هم اکنون به آن اشاره شد.

تکرار می‌کنم که من مدعی نیستم که چنین تمایل هستی‌شناسانه‌ای همواره به‌طور صریح در نوشته‌های اقتصاددانان هترودکس آشکار است. [۱۰] در واقع به اصطلاح هستی‌شناسی به ندرت اشاره می‌شود. حداقل تاکنون که این چنین بوده است. [۱۱]

با این حال، من مدعی هستم که غالب تأکیدات برجسته به وضوح چیزی همچون دیدگاه هستی‌شناسانه‌ای که من فوقاً توصیف کردم را به صورت پیش فرض در بر دارند.

بنابراین، مخلص کلام آن که، تأکید پساکینزین بر روی عدم اطمینان بنیادین<sup>۴</sup> به آسانی می‌توان توضیح داد اگر باز بودن<sup>۵</sup> به عنوان عدم اطمینان بنیادین را یک پیش فرض در نظر گرفته شود، دقیقاً به همان شکل که تأکید نهادگرایان بر روی روش تکاملی و تأکید بر روی فناوری به عنوان یک نیروی پویا (و تأکید بر روی نهادها به عنوان یک خصیصه تقریباً همیشگی زندگی اجتماعی - ر.ک. لاوسون ۲۰۰۳) به آسانی توضیح داده می‌شوند اگر این نکته که نظام اجتماعی یک فرایند است به

- 
1. closures
  2. our a posteriori experience
  3. systematize
  4. fundamental uncertainty
  5. openness

عنوان یک پیش‌فرض در نظر گرفته شود، و تأکید فمنیست‌ها بر روی مراقبت و وابستگی متقابل<sup>۱</sup> علاوه بر سایر پیش‌فرض‌ها، پیش‌فرض هستی‌شناسانه رابطه درونی داشتن<sup>۲</sup> را در بر دارد. به عبارت دیگر، تأکیدات مسلط در سنت‌های مجزای هترودکس صرفاً مانیفستی از طبقه‌بندی‌های مربوط به واقعیت اجتماعی هستند که با این فرض که زندگی اجتماعی در تمام نقاط کره زمین ترکیبی از ذرات (اتم‌های) جدا از هم است در تضاد می‌باشد؛ و یا به عبارتی، همان‌طور که گفتم، این سنت‌ها طبقه‌بندی‌های هستند که با توسل به چیزی شبیه هستی‌شناسی اجتماعی است که فوقاً طرح کلی آن را ارائه کردم به بهترین شکل می‌توان آنها را توضیح داد.

همان‌طور که پیش از این اشاره کردم، پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه سنت‌های هترودکس به ندرت به طور صریح بیان می‌شوند. بخشی از ادعای من در این جا این است که باید به صراحت مطرح شوند. به محض آن که پذیرفته می‌شود اقتصاددانان هترودکس نکته [مهمی] مطرح کرده‌اند، اقتصاددانان جریان اصلی به آسانی یافتن جانشین‌هایی به شکل سیستم‌های بسته برای تأکیدات یا ادعاهای اقتصاددانان هترودکس می‌یابند [به عبارت دیگر، یافته‌های اقتصاددانان هترودکس را نیز به سرعت در قالب مدل‌های صوری خود عرضه می‌کنند]. بر همین اساس، عدم اطمینان گراف می‌شود<sup>۳</sup> به ریسک، مفاهیم تکاملی از معنا و مفهوم داروینی خود خالی می‌شوند و برحسب الزاماتی همچون مدل‌سازی‌های نظریه بازی یا غیر خطی تفسیر مجدد می‌شوند؛ مراقبت از دیگران تبدیل به یک متغیر در تابع مطلوبیت می‌شود، و مواردی از این دست.

این واقعیت که اقتصاددانان هترودکس در برابر صورت‌بندی مجدد جریان اصلی از مفاهیمی همچون عدم اطمینان، توسعه‌های تکاملی، مراقبت، نهادها، تاریخ و غیره مقاومت می‌کنند نشان دهنده آن است که جریان هترودکس تعهد و پایبندی چندانی به صرف این طبقه‌بندی‌ها ندارد [یعنی تنها وارد کردن مفاهیمی همچون نهاد و ... در تحلیل برایش مهم نیست]، بلکه در عوض بر روی تملک خصایص هستی‌شناسانه باز بودن، فرایندی بودن<sup>۴</sup> و رابطه درونی داشتن، و مواردی از این

- 
1. caring and interdependence
  2. internal relationally
  3. map onto
  4. processuality

دست که فوقاً به شرح و بسط آنها پرداختم، تأکید دارد. به محض آن که گروه‌های هترودکس پیوند خود با این هستی‌شناسی را آشکار سازند، مانورهای حاکی از استحاله و دگرگونی درجریان اصلی بی اثر و خنثی می‌شوند [به عبارت دیگر، جریان اصلی نمی‌تواند با گرفتن این ژست تبلیغاتی که مفاهیمی همچون نهاد، مراقبت و ... را وارد تحلیل‌های خود کرده ادعای تغییر و دگرگونی در رویکرد خود را داشته باشد]. [تحت چنین شرایطی، یعنی با آشکار ساختن مبانی هستی‌شناختی] چالش هترودکس دفعتاً نیرومندتر گشته و دیگر به آسانی نمی‌توان آن را دور زد یا تظاهر به همراهی با آن کرد.

به وقتش به این نوع ملاحظات باز خواهیم گشت. اما اکنون می‌خواهم مجدداً بر این نکته تأکید کنم که خصیصه‌ای که موجب مخالفت هترودکس در برابر تأکید بر صورت‌گرایی ریاضیاتی می‌شود جهان‌بینی ضمنی‌ای است که با آن چه که روش‌های صورت‌گرا به عنوان پیش‌فرض در نظر می‌گیرند در تضاد است. در مجموع، من معتقدم که انگیزه اصلی اقتصاددانان هترودکس برای مخالفت در برابر جریان اصلی ملاحظات هستی‌شناسانه است (نه معرفت‌شناسانه). به طور خاص، من بر این باورم که مقاومت هترودکس در برابر تغییرات صورت گرفته در جریان اصلی برای گنجاندن طبقه‌بندی‌های کلیدی هترودکس (همچون، عدم اطمینان، تغییر تکاملی، روابط مراقبتی<sup>۱</sup> و ...) را تنها می‌توان از طریق تشخیص این نکته توضیح داد که در اقتصاد جریان اصلی این طبقه‌بندی‌ها به عنوان مانیفستی از هستی‌شناسی زیربنایی بازبودن، فرایندی بودن، و روابط درونی داشتن در نظر گرفته نمی‌شوند، در حالی که اقتصاددانان هترودکس [عملاً] به این مانیفست هستی‌شناسانه پایبند و متعهد می‌باشند. هستی‌شناسی باز بودن، فرایندی بودن و روابط درونی داشتن چیزی است که اقتصاددانان جریان اصلی، تا زمانی که بر روی به کارگیری صرفاً روش‌های قیاس‌گرا-ریاضیاتی تأکید می‌کنند، نمی‌توانند به سادگی با آن همراه شوند.

### ماهیت جریان هترودکس

بنابراین، من معتقدم که سنت‌های گوناگون هترودکس را می‌توان از طریق تشخیص این واقعیت

به عنوان هترودکس در نظر گرفت که آنها ادعاها یا عمل‌ها یا تمایلاتی را مطرح می‌سازند که یا مانیفست‌های دقیقی از هستی‌شناسی اجتماعی (علی‌الظاهر سازگار با) نوعی که من در بالا مطرح ساختم هستند، یا این که برای مشروعیت‌شان چنین هستی‌شناسی‌ای را به عنوان پیش‌فرض در بر دارند. به طور خلاصه، پروژه‌هایی که اکنون به عنوان هترودکس نظام یافته‌اند یا دور هم جمع شده‌اند، پیش از هر چیزی، گرایش [خاص] در هستی‌شناسی هستند.

البته، پروژه‌های هترودکس که من بر روی آنها تمرکز دارم پروژه‌هایی در علم اقتصاد هستند؛ تصور می‌کنم بسیاری از محققان (کمک‌کنندگان)<sup>۱</sup> در برابر این ایده مقاومت خواهند کرد که سنت‌های آنها در درجه نخست و پیش از هر چیزی به واسطه تمایل و گرایش‌شان به هستی‌شناسی پیشنهادی من است که آنها را به عنوان هترودکس متمایز می‌سازد. در واقع، همان‌طور که من به آن اشاره کردم، این گرایش و تمایل به ندرت به طور صریح مورد اذعان واقع شده است، لاقلاً تا این اواخر [۱۲] ولیکن به محض آن که به تمایلات اساسی‌تر گروه‌های هترودکس توجه می‌کنیم، با موضوعاتی مواجه می‌شویم که سنت‌های مختلف هترودکس را از یکدیگر متمایز می‌سازد.

در این جا پرسش جالب توجه جدیدی مطرح می‌شود. اگر تعهد و پایبندی ضمنی به مفهوم هستی‌شناسانه‌ای که من در بالا توصیف کردم همان چیزی است که جریان هترودکس را به عنوان یک پروژه جمعی و منسجم معرفی می‌کند، آیا این موضوع هم مصداق دارد که سنت‌های موجود در جریان هترودکس می‌توانند هر یک این ادعا را مطرح سازند که دارای انسجام درونی و مجزا از سایر سنت‌ها هستند، که البته این انسجام در سطحی به مراتب اساسی‌تر از هستی‌شناسی باشد؟ [۱۳] این پرسشی است که اکنون به آن خواهیم پرداخت.

### بازشناختن سنت‌های هترودکس از یکدیگر

به یاد دارید که پیش از این خاطر نشان کردم که در هر پروژه مجزای هترودکس به جز تأکیدی که در خط راهنما و اصلی‌اش [در مخالفت در برابر جریان اصلی] وجود دارد، توافق چندانی را نمی‌توان درباره نظریه‌های اساسی و دیدگاه‌های سیاستی آن و همچنین واحدهای اصلی و مناسب

---

1. contributors



تحلیل و سایر اصول روش‌شناختی‌اش مشاهده کرد. در واقع، این وضعیت موجب شده است که برخی این پرسش را مطرح سازند که آیا اساساً پروژه‌هایی همچون پساکینزگرایی<sup>۱</sup> (برای مثال، حمودا و هارکورت ۱۹۸۸)، یا نهادگرایی قدیم (ر.ک. راترفورد ۲۰۰۰) را می‌توان منسجم در نظر گرفت. اکنون برآنم که مفهوم یا تفسیری از این سنت‌های هترودکس پیشنهاد کنم که بینشی، و در واقع زمینه‌ای، از واقعیت مربوط به اختلاف موجود در مفاهیم یا نظریه‌های رقیب یا ادعاهای روش‌شناختی [مختلف] در درون هر یک از سنت‌های مجزای هترودکس فراهم می‌آورد، و به طور همزمان موجب منسجم شدن هر سنت انفرادی هترودکس می‌شود.

تا این جا این استدلال را مطرح ساختم که انسجام هر پروژه مجزا به عنوان شکلی از جریان هترودکس تنها توسط این تشخیص حاصل می‌شود که هر پروژه به عنوان خط فکری‌ای که تا حد بسیار زیادی به مفهوم هستی‌شناسانه‌ای که پیش از این مطرح ساختیم پایبند است. در ارتباط با تفاوت‌ها، این ادعا را مطرح ساختم که سنت‌های هترودکس را می‌توان به شکلی منسجم مشخص ساخت و از یکدیگر جدا کرد، اما نه برحسب هیچ نوع خاصی از نظریه‌ها یا پیشنهادهای سیاستی مورد علاقه و مورد دفاع، نه برحسب هیچ نوعی از ویژگی‌های مربوط به نظام اقتصادی که به عنوان محوری‌ترین واحد تحلیل مطرح باشند، نه برحسب هیچ نوع دیگری از ادعاهای اساسی یا روش‌شناختی.

در عوض، پیشنهاد می‌کنم که قابل دفاع‌ترین مبنا، شاید هم تنها مبنا، برای ترسیم تمایزها و اختلاف‌ها بین پروژه‌های گوناگون هترودکس به پرسش‌های اساسی مطرح شده یا مشکلات یا جنبه‌های مهم جهان اقتصادی-اجتماعی مربوط می‌شود که از نظر فکری به حد کافی مهم یا جالب یا قابل توجه تصور شده‌اند، به نحوی که مطالعات نظامند و مستمر را موجه سازند. به عبارت دیگر، پیشنهاد من این است که، پروژه‌های مجزا را برحسب ویژگی‌های زندگی اقتصادی-اجتماعی که این پروژه‌ها دلیل قانع‌کننده‌ای برای تمرکز مطالعاتشان بر روی آن یافته‌اند، توصیف کنیم.

به دیگر سخن، اگر هستی‌شناسی بتواند تمایز بین سنت‌های هترودکس و جریان اصلی مدرن را نشان دهد، یعنی، اگر پایبندی‌های هستی‌شناسانه پساکینزین‌ها، نهادگرایان، اقتصاددانان فمینیست و

سایرین را به عنوان هترودکس مشخص می‌سازد، این تأکیدات، دغدغه‌ها، و تمایلات اساسی و خاص آنهاست، نه پاسخ‌ها یا اصول آنها، که سنت‌های هترودکس را از یکدیگر مجزا می‌سازد. پیش از آن که من به شرح و بسط این نکته بپردازم، اجازه دهید هر چه زودتر این ادعا را در قالب مفهومی از علم اقتصاد که در کتاب "تغییر مسیر علم اقتصاد"<sup>۱</sup> (لاوسون ۲۰۰۳) به دفاع از آن پرداختم، بیان کنم. زیرا معتقدم که نکات مشابهی برای ترسیم وجود دارد. البته، اقتصاد جریان اصلی به‌طور ضمنی رشته اقتصاد را برحسب روش مشخص ساخته است.

رویکرد بدیل [در برابر رویکرد جریان اصلی] مشخص ساختن علوم مختلف نه برحسب روش‌هایی که به کار گرفته‌اند بلکه برحسب ماهیت مواد<sup>۲</sup> یا اصولی که با آن سروکار دارند است. به همین جهت، فیزیکدانان اصول فیزیکی خاص را مطالعه می‌کنند، زیست‌شناسان فرایندهای زندگی را مطالعه می‌کنند، و سایر علوم نیز به همین ترتیب.

اکنون، هستی‌شناسی اجتماعی توصیف شده در بالا مفهومی از خصایص همه پدیده‌های اجتماعی فراهم می‌آورد (مفهوم باز بودن، نظام داشتن، ذاتاً پویا و وابسته به تحولات اجتماعی بودن، و شدیداً به طور درونی با هم رابطه داشتن گرچه روابط اجتماعی)؛ دلیلی وجود ندارد که فرض شود در عرصه اجتماع قلمرو یا زیر قلمرو اقتصادی‌ای وجود دارد که پدیده‌های عاری از چنین خصایصی هستند. این تشخیص از ادعایی که من در سایر مطالعاتم (لاوسون ۱۹۹۷، ۲۰۰۳) به دفاع از آن پرداخته‌ام حمایت و پشتیبانی می‌کند. آن ادعا این است که مواد و اصول واقعیت اجتماعی در تمام علوم اقتصاد، جامعه‌شناسی، سیاست، انسان‌شناسی، جغرافیای انسانی<sup>۳</sup>، و کلیه رشته‌های دیگری که با مطالعه زندگی اجتماعی در ارتباطند، یکسان است. از این رو، تصور من بر این است که باید بپذیریم که مبنای مشروعی برای متمایز ساختن علم مجزایی به نام اقتصاد وجود ندارد. بلکه در بهترین حالت، علم اقتصاد حداکثر به عنوان تقسیم کار<sup>۴</sup> در درون یک علم اجتماعی منفرد<sup>۵</sup> دیده شده است. آن تقسیم کار چیست؟ فکر می‌کنم که پاسخ این پرسش باید مبتنی بر آگاهی نسبت به تاریخ

- 
1. reorienting economics
  2. material
  3. human geography
  4. division of Labor
  5. a single social science

رشته<sup>۱</sup> باشد، ضمن آن که در این راه ملاحظات اخلاقی‌ای همچون "همه شمولی"<sup>۲</sup> باید راهنمای راه باشد. در "تغییر مسیر علم اقتصاد" (لاوسون ۲۰۰۳)، راهبرد من تلاش برای ترکیب روایت‌های اصلی (از میل، مارشال و رایبیز) که به طور سنتی رقیب در نظر گرفته می‌شوند، بوده است. در انجام این مهم، نتیجه‌ای که من به آن رسیدم این است که بهترین توصیف از اقتصاد، توصیف آن به عنوان تقسیم نظریه یا علم اجتماعی است که عمدتاً با مطالعه همه فرایندها و ساختارهای اجتماعی اثرگذار بر شرایط مادی بهروزی<sup>۳</sup> سروکار دارد. [۱۴] تداوم بخشیدن به این دیدگاه کار آسانی است، اما در جزئیات با بحث فعلی ما ارتباط ندارد. زیرا، چه جزئیات پیشنهاد متأخر من پذیرفته شود یا خیر، نکته اصلی‌تر و مرتبط با بحث ما این است که، اگر اقتصاد را به عنوان خطی از تحقیقات اجتماعی متمایز و مشخص سازیم، این موضوع نمی‌تواند برحسب هستی‌شناسی آن، اصول روش‌شناختی آن یا ادعاهای اساسی آن باشد، بلکه تنها برحسب تمرکز بر روی موضوعات خاص می‌باشد (در لاوسون ۲۰۰۳، فصل ۶ به طور مفصل به این موضوع پرداخته‌ام).

درست به همین سبک و سیاق است که اکنون این پیشنهاد را مطرح می‌سازم که سنت‌های گوناگون هترودکس اقتصادی نیز باید به عنوان تقسیم کار در نظر گرفته شوند، گرچه اکنون به عنوان تقسیماتی در درون علم اقتصاد. این پروژه جریان اصلی است که قصدش فراهم آوردن نظریه‌های عمومی در سطحی قابل توجه و همچنین طرح‌ریزی اصول روش‌شناختی جهان‌شمول بوده است. اقتصاد هترودکس می‌تواند، و من معتقدم که باید، از اتخاذ معیارهای موفقیت بدون انتقاد، پرهیز کند. درست همان‌طور که فهم درست و مناسب از اقتصاد (همچون سایر رشته‌ها)، مستلزم فهم آن به عنوان یک برنامه تحقیقاتی است، نه مجموعه‌ای از پاسخ‌ها یا اصول، من معتقدم که عین همین موضوع برای سنت‌های مختلف هترودکس در درون اقتصاد صادق است.

به طور خاص، چندین بار اشاره کردم هر سنت مجزای هترودکس تمایل دارد بر خصایص مختلفی از واقعیت اجتماعی به عنوان خصیصه‌های بنیادین یا از درجه اهمیت بالا تأکید کند (حتی اگر تلاش‌ها برای نظریه پردازی حول این خصایص شدیداً متغیر و رقابتی هستند). اکنون پیشنهاد

---

1. discipline  
2. inclusively  
3. well-being

می‌کنم که هر سنت مجزای هترودکس براساس این نوع از تأکیدات و ویژگی‌های عمومی، که به عنوان سرفصل‌های تحقیقاتی مورد توجه هستند، تعیین شوند. [۱۵]

از این رو، پساکینزین‌ها، با عنایت به تأکیدات پیشین‌شان، باید برحسب دل مشغولی‌شان با واقعیت عدم اطمینان بنیادین که ریشه در باز بودن واقعیت اجتماعی دارد از سایر رویکردها متمایز شوند. چنین تمرکزی را می‌توان در کاربردهای عدم اطمینان یا باز بودن برای توسعه انواع خاصی از نهادها، از جمله پول؛ برای فرایندهای تصمیم‌گیری، و نظایر آن، به کار برد. در سطح سیاست، دل مشغولی مربوطه به خوبی می‌تواند شامل تحلیل امور محتمل‌الوقوعی باشد که واقعیت عدم اطمینان پیش گفته، با عنایت به باز بودن واقعیت اجتماعی در حال، آینده و غیره، در آنها قابل مشاهده است. به‌ویژه برای آن گروه از پساکینزین‌هایی که تحت نفوذ کینز می‌باشند، یک تمرکز اجتماعی این است که چگونه این مقولات منجر به بروز پیامدهای کلان یا جمعی می‌شوند، و چگونه این پیامدهای کلان و جمعی به نوبه خود اثر متقابل بر روی کنش‌های افراد می‌گذارند و فشار برای تحولات ساختاری و غیره را به وجود می‌آورند.

به همین سیاق، من معتقدم که بهتر است نهادگرایی را نه برحسب این ادعاها که نهادها یا فرایندهای تکاملی یا مقولاتی از این دست واحدهای اصلی تحلیل را تشکیل می‌دهند از سایر رویکردهای هترودکس مجزا ساخت، بلکه، با عنایت به دل مشغولی همیشگی این سنت به موضوعات تکاملی، برحسب تمایل آن به بررسی این که چگونه ایت‌های اجتماعی در طول زمان تغییر می‌کنند و/ یا دوام می‌آورند. برحسب این نگرش، آن جنبه‌هایی از زندگی اجتماعی که پابرجاترین هستند، همچون نهادها یا عادات، اهمیت خاصی می‌یابند. به همین ترتیب تعاملات عواملی همچون نهادها و فناوری در فرایند باز تولید و تغییر اهمیت می‌یابند (ر.ک. لاوسون ۲۰۰۵).

شاید هویت اتریشی‌ها به بهترین شکل برحسب تأکیدشان بر مطالعه فرایند بازار و به طور خاص کارآفرینی، یا شاید برحسب نقشی که این پروژه به معنای بین ذهنی<sup>۱</sup> در زندگی اجتماعی، و مواردی از این دست، می‌دهد مشخص شود.

---

1. inter-subjective meaning

من معتقدم که اقتصاد فمینیست نیز برحسب تحلیل موضوعاتی همچون مراقبت<sup>۱</sup>، و مواردی از این دست، مشخص می‌شود. و در واقع این موضوع به تمایل موجود در شرح و بسط نظریه‌های فمینیستی مربوط می‌شود. بی‌تردید، تمرکز بر روی مراقبت معادل دل مشغولی نسبت به روابط اجتماعی است. اغلب اوقات اقتصاددانان فمینیست پروژه خود را به عنوان پروژه‌ای معرفی و مشخص ساخته‌اند که پیش از هر چیزی دل مشغولی‌اش زنان به عنوان موضوع مورد مطالعه است (که برای مثال، ممکن است شامل توجه به تفاوت‌های بین زنان، و به همین شکل تفاوت‌های بین جنسیت‌ها شود) و گرایش و تمرکز خاص به جایگاه زنان (و سایر گروه‌های در حاشیه قرار گرفته) در درون جامعه یا نظام اقتصادی معطوف می‌دارد. البته که این تمرکز ذاتاً رابطه‌ای<sup>۲</sup> می‌باشد. این رویکرد توجه به علت‌های اجتماعی موجب سرکوب زنان، موجب تبعیض در برابر آنها (و دیگران)، بوجودآورنده فرصت‌ها برای رهایی از این وضعیت یا تحولات رو به جلو، و مورد سوال قرار دادن (روابط موجود در) قدرت و راهبرد، و مقولاتی از این دست را شامل می‌شود. و این گرایش به شکلی اجتناب‌ناپذیر، در میان اقتصاد فمینیست، به معنای توجه چشمگیر به موضوعات رابطه‌ای<sup>۳</sup> که به لحاظ تاریخی در ارتباط با جنسیت بوده است، همچون نگهداری و مراقبت از فرزندان، و درواقع ماهیت ساختارهای خانوادگی در مکان‌های خاص، می‌باشد. [۱۶]

در هر حالت، آن چه گفته شد اغواگرانه است. شاید بهتر باشد که در آخر تأکید کنم که (البته امیدوارم که در متن این مقاله این موضوع روشن بوده باشد)، گرچه استدلال من این است که هر سنت هترودکس برحسب مجموعه مرسوم از دل مشغولی‌ها و تأکیداتشان (نه پاسخ‌ها یا اصول روش‌شناختی‌شان) از دیگر سنت‌ها متمایز می‌شود، با این حال من به دنبال این پیشنهاد نیستم که هر سنت تا حدودی با مؤلفه‌های مجزایی از جامعه یا اقتصاد سروکار دارد. شی یا موضوع مورد مطالعه علم/نظریه اجتماعی<sup>۴</sup>، که کمتر از علم اقتصاد نیست، یک کل به هم مرتبط (و در جریان) است. تمرکز ماهرانه بر روی جنبه‌های خاص نیازمند فهم کلیت است (درست همانطور که تحقیق بر

---

1. care  
2. relational  
3. relational issues  
4. social theory/science

روی هر جنبه خاصی از بدن انسان درک و شناخت اولیه‌ای از عملکرد آن در درون کل را به عنوان پیش فرض در نظر می‌گیرد). هیچ قسمتی از حوزه اجتماع وجود ندارد که جنبه اقتصادی نداشته باشد (گرچه واقعیت اجتماعی به جنبه‌های اقتصادی آن تقلیل نمی‌یابد). و به طور مشابه، هیچ بخشی از زندگی اجتماعی وجود ندارد که نتواند تحت جنبه‌ای از درجه باز بودن آن، یا ثابت بودن/ فرایندی بودن آن، یا ماهیت رابطه‌ای بودن اجتماعی آن و غیره دیده نشود. به دیگر سخن، براساس مفهومی که طرح آن ریخته شد هر یک از سنت‌های مختلف هترودکس به عنوان رویکردی دیده می‌شود که رهیافت‌شان به سوی کلیت یکسانی است، اما در این راه دل مشغولی‌ها، تاکیدات، پرسش‌ها و مسائل مورد علاقه‌شان متفاوت است. و، به طور ایده‌آل، هر یک به نتایجی دست خواهند یافت که ترکیب<sup>۱</sup> [۱۷] یافته‌های دیگران را توجیه می‌کند (مجدداً ر.ک. لوسون ۲۰۰۳، خصوصاً بخش III).

### نتیجه‌گیری

در پرسش مربوط به ماهیت اقتصاد هترودکس، چهار تر یا ادعای محوری را مطرح ساختم و از آن‌ها دفاع کردم. این‌ها را می‌توان این چنین خلاصه نمود:

(۱) ماهیت پروژه ماندگار جریان اصلی مدرن که سنت‌های هترودکس به مخالفت با آن ادامه می‌دهند، و در برابر آن باید نهایتاً خود را به عنوان هترودکس مشخص سازند، نه برحسب نتایج اصلی یا واحدهای اصلی تحلیل، بلکه برحسب روش مورد علاقه آن مشخص می‌شود. پروژه جریان اصلی اقتصاد مدرن تنها پافشاری‌ای بر این است که پدیده‌های اقتصادی تنها (یا تقریباً تنها) براساس اشکال یا استدلال‌های خاص قیاسی- ریاضیاتی تحلیل شوند. این اصل، اصلی فراگیر و برای کل رشته<sup>۲</sup> در نظر گرفته می‌شود.

(۲) محدودیت‌ها و شکست‌های فکری این پروژه جریان اصلی که اغلب به آنها اشاره می‌شود تنها به این خاطر رخ می‌دهد که تأکید آن بر روی استدلال‌های قیاس‌گرا- ریاضیاتی، با عنایت به ماهیت مواد اجتماعی، تأکیدی نابجاست. به دیگر سخن، پیش فرض‌های هستی‌شناسانه این روش‌ها

---

1. synthesizing  
2. discipline-wide

به ندرت با ماهیت واقعیات اجتماعی سازگاری دارد.

(۳) مخالفت و اعتراض هترودکس عمدتاً مبتنی بر فهم وضعییت توصیف شده در ادعای دوم (فوق الذکر) است، گرچه این فهم به ندرت به طور صریح بیان می‌شود. به دیگر سخن، هترودکس مدرن، بیش و پیش از هر چیزی گرایشی در هستی‌شناسی است. تمایز و تفاوت آن از جریان اصلی به تمایل و گرایش آن در نظریه‌پردازی و استفاده از روش‌ها براساس بینش‌های موجود نسبت به ماهیت واقعیات اجتماعی است.

(۴) سنت‌های مجزای هترودکس برحسب تأکیدات، دل‌مشغولی‌ها و گرایشات اساسی خاص‌شان از یکدیگر تفکیک می‌شوند، نه برحسب نتایج یا ادعاهای نظری، یافته‌های تجربی، اصول روش‌شناختی یا دیدگاه‌های سیاسی.

بی تردید نگرش مطرح شده در این مقاله مورد بحث و اعتراض قرار خواهد گرفت، دست کم نه از سوی کسانی که ترجیح می‌دهند خود را هترودکس در نظر بگیرند، بلکه از سوی کسانی که معتقدند استدلال قیاس‌گرا-ریاضیاتی به خودی خود مطلوب است. با این حال، در فقدان تزی منسجم‌تر و به لحاظ تجربی کافی‌تر درخصوص ماهیت هترودکس مدرن، تزی کلی مطرح شده در این‌جا خصایص تحسین‌برانگیزی دارد. به‌طور خاص، مجموع ادعاهای دفاع شده در این‌جا بدون هیچ‌گونه تنش آشکاری، اجازه می‌دهد که به روشی برای متمایز ساختن سنت‌های هترودکس، به طور جمعی از جریان اصلی و به طور تکی از یکدیگر دست پیدا کنیم، آن هم بدون آن که لطمه‌ای به انسجام آنها به عنوان سنت‌های سودمند در اقتصاد وارد شود.

### پی‌نوشت‌ها

۱. برای آگاهی از چگونگی شکل‌گیری انجمن اقتصاد هترودکس، رجوع شود به لی (۲۰۰۲).
۲. رجوع شود به <http://1.web.umkc.edu/leefs/htn.htm>
۳. برای مثال، رجوع شود به <http://www.orgs.bucknell.edu/afee/hetecon.htm> که اخیراً انواع انجمن‌های اقتصاد هترودکس، مجلات اقتصاد هترودکس، آثار منتشر شده اقتصاد هترودکس (اخبار، یادداشت‌ها و تحلیل‌ها) و گروه‌های بحث هترودکس را فهرست کرده است.
۴. برای مثال، به شکلی خلاصه پروژه نهادگرایی قدیم را در نظر بگیرید. برای سرعت بخشیدن به

مطالب، اجازه دهید به اظهارات تاریخ‌دان نهادگرا، مالکوم راترفورد اتکا کنیم. از نظر وی، "تمام تلاش‌ها برای معین ساختن نهادگرایی آمریکایی، خواه برحسب مجموعه‌ای از اصول کلیدی روش‌شناختی یا نظری یا برحسب کمک‌های (contributions) آن... به واسطه اختلافات آشکار در درون این نهضت، با مشکلات اساسی روبرو شده است" (راترفورد، ۲۰۰۰، ص ۲۷۷).

راترفورد به "تفاوت‌های چشمگیر" (dramatic differences) موجود در اصول روش‌شناختی و دیدگاه‌ها و تعاریف نظری کمک‌کنندگان اصلی اشاره می‌کند و تأثیری که این موضوع به همراه داشته است را بیان می‌کند: "نهادگرایی به راحتی به عنوان مجموعه‌ای از برنامه‌های تحقیقاتی فردی نامنسجم به نظر می‌رسد که هیچ چیز مشترکی جز تردید در روش و نظریه ارتدکس اقتصادی ندارد" (راترفورد، ۲۰۰۰، صص ۲۷۷-۲۷۸). مارک بلاگ نیز گفته است که نهادگرایی "هرگز چیزی بیشتر از تمایلاتی ناچیز به نفرت و انزجار از اقتصاد ارتدکس نبوده است" (بلاگ ۱۹۷۸، ص ۷۱۲)، و جرج استیگلر این ادعا را مطرح ساخته است که نهادگرایی "هیچ دستور جلسه‌ی مثبتی (positive agenda) برای تحقیقات [خود] نداشته است"، "نه مجموعه‌ای از مسائل یا روش‌های جدید"، "هیچ چیز، مگر "نگاهی خصمانه به سنت نظری متعارف". این نگرش هنوز هم به شدت رواج دارد - برای مثال اولیور ویلیامسون به تازگی این بحث را مطرح ساخته است که [در پرتو شکست‌هایش در جاهای دیگر] "اقتصاد نهادگرایی قدیم به مخالفت‌های روش‌شناختی با ارتدکس اقتصادی پرداخته است". (ویلیامسون، ۱۹۹۸، ص ۲۴)

۵. حتی کانت به تأکید موجود بر ریاضیات اشاره می‌کند اما بدون درک کافی از ضرورت آن: "نئوکلاسیک‌ها با اشتیاق تمام دقت آشکار ریاضیات را برای توجیه و دفاع از قضایای (نظریه‌های) آکسیوم‌گرایانه، حقیقت‌گرایانه، و تقریباً بچه‌گانه خود به کار گرفتند، نظریه‌هایی که زندگی اقتصادی را مورد مطالعه دقیق قرار می‌دهند، اما تنها سطح آن را. در واقع، برای مدت‌های مدیدی، مارکسیست‌ها (در ایالات متحده) مجبور به زندگی در سگ‌دونی محیط‌های دانشگاهی بودند، به خاطر این که با جبر ماتریس‌ها آشنا نبودند، تا این که مارکسیت‌هایی با ذهن‌های علاقه‌مند (اما نه هموار، موشکاف و دقیق) و کرسی‌های در خطر استادی به پتانسیل فراوان (و که هزینه) این ابزار برای بازگویی ایده‌های مارکس به زبان صوری و دستیابی دائم



به ظاهر فریبنده علم بلند مرتبه پی بردند. صاحب نظران متأخر و دارای شهرت در این زمینه رومر (Roemer) در ایالات متحده و موریشیما در انگلستان هستند. البته جمع کنیری از محققین کم بصیرت تر که این تغییر زمان به تنهایی وعده ساعتها تفریح و سرگرمی‌های کامپیوتری را به آنها می‌داد، به سرعت از این دو اندیشمند پیروی کردند.

البته، تمام این صورت‌گرایی‌ها حتی به اندازه سرسوزنی منجر به فهم انتقادی از ارگونون (organon) نظام مارکسی و مشکلات فراوان آن نشد؛ اما در خلق و بوجود آوردن احترام برای مارکسیست از طریق دانشمندان کم‌مایه و سطحی نئوکلاسیک موفق بوده است. (کانث ۱۹۹۹، ص ۱۸۹).

ع. ویلیام بامول به طور خاص توجه خود را بر روی موانع پیش‌روی دانشجویان متمرکز می‌کند:

"این روزها کمتر دانشجویی اجازه دارد بدون تخصیص بخش قابل توجهی از زمانش بر روی یادگیری تکنیک‌ها و ابزارهای ریاضیاتی به تحصیل خود ادامه دهد، و آنها اغلب به این حس می‌رسند که هر نوشته‌ای که تولید می‌کنند به طور خودکار به عنوان یک کار بی‌ارزش تلقی خواهد شد اگر شخصاً آن را به زیور نمادهای جبری نیاراسته باشند" (بامول ۱۹۹۲، ص ۲) روگر گوینزری بر روی تحقیقات متمرکز می‌شود:

"اکنون ریاضیات نقشی جدل‌انگیز اما قطعی در تحقیقات اقتصادی ایفا می‌کند. برای مثال، چنین وضعی را می‌توان به واسطه توسل به صوری‌سازی در بحث‌های مربوط به نظریه اقتصادی، و به طور روزافزون، بدون توجه به رشته، مشاهده کرد. هرکس که به این موضوع شک دارد می‌تواند تنها آخرین شماره‌های مجلاتی که بنا به هردلیلی به عنوان معتبرترین مجلات در نظر گرفته می‌شوند و به هر حال با نفوذترین و اثرگذارترین مجلات در محیط‌های دانشگاهی هستند را تورق کند" (گوینزری ۱۹۹۷، ص ۱۸۸).

و رابرت سولو می‌پذیرد که: "این روزها اگر شما از یک اقتصاددان جریان اصلی پرسشی درباره تقریباً هر جنبه‌ای از زندگی اقتصادی بپرسید، پاسخ این خواهد بود: فرض کنید که ما آن وضعیت را مدلسازی کنیم و ببینیم چه اتفاقی رخ خواهد داد. ... اقتصاد جریان اصلی مدرن از چیز بیشتری تشکیل نشده است مگر مثال‌هایی از این فرآیند" (سولو ۱۹۹۷، ص ۳۹-۵۸). بی‌شک، اقتصاددانان هترودکس این وضعیت را بهتر درک کرده‌اند. [برای مثال] ارزیابی بسیار به‌جا و به

موقع دایانا استراس من، سردبیر مجله فمینیست اکانامیکس را در نظر بگیرید. همچون سایر اقتصاددانان هترودکس، استراس من اقتصاد را به صورت‌گرایی ریاضیاتی تقلیل نمی‌دهد، اما اشاره می‌کند که این مسأله یک ویژگی حیاتی جریان اصلی است:

"از نظر یک اقتصاددان جریان اصلی، نظریه یعنی مدل و مدل یعنی ایده‌های بیان شده به شکل ریاضیات. در یادگیری این که چگونه "همچون یک اقتصاددان فکر کنید"، دانشجویان ایده‌ها، مدل‌ها و مفاهیم انتقادی خاصی را یاد می‌گیرند که نوعاً در ابتدا به کمک تحلیل‌های ساده ریاضیاتی آموخته می‌شوند. دانشجویان یاد می‌گیرند که این مدل‌ها نظریه هستند. در دوره‌های پیشرفته‌تر نظریه‌های اقتصادی در مدل‌های ریاضیاتی پر زرق و برق تر ارائه می‌شوند. اقتصاددانان جریان اصلی معتقدند مدل‌های مناسب - مدل‌های خوب - شکل قابل تشخیصی دارند: ارائه در قالب معادلات، به همراه فروض و تعاریفی که به شکل ریاضیاتی بیان شده‌اند، و شرح و بسط‌های نظری کاملاً روشن، دانشجویان همچنین یاد می‌گیرند که اقتصاددانان چگونه بحث می‌کنند. آن‌ها همچنین یاد می‌گیرند که روش مشروع برای بحث استفاده از مدل‌ها و شواهد طراحی شده به کمک مباحث اقتصاد سنجی است. گرچه شاهکارهای هندسی و کلامی مربوط به قلمروهای فراموش شده علم اقتصاد نیز به دانشجویان ارائه می‌شود، اما بلافاصله به دانشجویان یاد داده می‌شود که اگر تازه‌کارها خواهان شغل‌اند باید از اساتید کنونی خود تقلید کنند نه ستارگان پرفروغ مرده.

از آن‌جایی که تمام مدل‌ها ناقص هستند، دانشجویان همچنین یاد می‌گیرند که هیچ مدلی کامل (بی‌عیب و نقص) نیست. در واقع، دانشجویان یاد می‌گیرند که درگیر شدن در تردید بیش از حد نسبت به فروض ساده کننده اصلاً چیز خوبی نیست. مطرح ساختن این ادعا که یک مدل ناقص است کار بزرگی نیست - احتمالاً هرکسی می‌تواند این کار را انجام دهد. آن چه که واقعاً ارزش دارد ارائه یک مدل بهتر، یا یک نظریه بهتر است. و به همین منوال، حاصل خرد جمعی اقتصاددانان خوب آموخته شده این خواهد بود که، آن کسانی که انتقاد می‌کنند بدون آن که مدل‌های بهتری ارائه کنند تنها می‌توانند بگویند "لنگش کن!". موفقیت‌های بزرگ علمی ما رابرای نظریه‌ای بهتر با مدلی بهتر و با شکلی قابل تشخیص فرا می‌خوانند. این روشی است که

اقتصاددانان تجارب خود را به آن طریق می‌آموزند؛ این همان شیوه‌ای است که به من آموخته شده است.

حال واکنش مرا در نظر بگیرید، وقتی شنیدم فمینیست‌های سایر رشته‌ها واژه نظریه را برای ایده‌هایی به کار می‌گیرند که به شکل کلامی بیان می‌شوند، ایده‌هایی که به هیچ وجه نمی‌توان انتظار داشت که بتوان آن‌ها را به زبان ریاضیاتی بیان کرد. من پرسیدم، "آیا این نظریه است؟"، "ریاضیات آن کجاست؟" (۱۹۹۴، ص ۱۵۴)

۷. اساساً، اصل مورد بحث، اصلی فراگیر و عینی است که بنیان تمام مطالعات فردی و مجزایی که روی هم تولیدات علمی جریان اصلی را به وجود می‌آورند را تشکیل می‌دهد.

۸. برای بحثی مستمر از تفاوت‌های مربوط به اشکال مختلف سیستم‌های بسته، از جمله بستارهای توالی محلی، رجوع کنید به لاوسون (۲۰۰۳، به ویژه فصول ۱، ۲ و ۴)

۹. نوعاً، تلاش برای این‌گونه مدلسازی‌های قیاس‌گرا منجر به مفهوم خاصی از کارگزاران انسانی ذره‌وار (ذره‌گرایی اجتماعی Social atomism) شده است که در آن کارگزاران انسانی تنها واحدهای تبیینی تحلیل اجتماعی هستند. (یعنی، فردگرایی روش‌شناختی)

۱۰. گرچه استثناهایی وجود دارد، همچون دل‌مشغولی پل دیویدسون به نظام‌های (غیر) ارکودیک (ر.ک. دیویدسون ۱۹۹۱، ۱۹۹۴، ۱۹۹۶)

۱۱. البته، جایی که منتقدان جریان اصلی دومی را به عنوان ایدئولوژی اساسی می‌دانند، تاکید بر هستی‌شناسی‌ای که در این‌جا از آن حمایت شد را می‌توان بازدارنده تلقی کرد (برای مثال، ر.ک. کوئین ۲۰۰۴).

۱۲. من تمایل ندارم که به طور ضمنی به این نکته دلالت داشته باشم که افرادی که عمدتاً در درون سنت‌های هترودکس اقتصاد فعالیت دارند نمی‌توانند کمکی به مباحث فلسفی هستی‌شناسی داشته باشند. درخصوص موضوعات فلسفی جریان اندیشه می‌تواند بین پروژه‌های [فلسفی] هستی‌شناسی و سنت‌های هترودکس اقتصاد دوطرفه باشد. در واقع، اخیراً نگرش‌های واقعی خردمندانه و پرت‌تر توسط اقتصاددانان هترودکس و دیگر محققان مطرح شده است که به شکلی موشکافانه در تعامل با، و جستجو برای شکل‌دادن به، چشم‌انداز هستی‌شناسانه‌ای که فوقاً

توصیف شد هستند، چشم اندازی که اغلب در اقتصاد به عنوان واقع‌گرایی انتقادی سازمان‌دهی (systematize) می‌شود. به طور خاص، رجوع کنید به Arestis et al. (2003), Beaulier and Boettke (2004), Davis (2004), Dow (1999(2003), Downward et al. (2003), Downward and Mearman (2003A, 2003B), Dunn (2004), Finch and McMaster (2003), Fine (2004), Graca Moura (2004), Hands (2004), Hargreaves Heap (2004), Kuiper (2004), Lee (2003), Lewis (2004A, 2004B), McKenna and Zannoni (1999), Nell (2004), Olsen (2003), Pagano (2004), Pinkstone (2003), Rotheim (1999), Setterfield (2003) and Smithin (2004).

۱۳. باید خاطر نشان شوم که متأسفانه اکنون مطالعات تطبیقی اندکی در ادبیات مربوطه وجود دارد که تمرکزشان ارتباطات و تمایزات بین سنت‌های مختلف هترودکس است. [با این حال]، اخیراً برخی استثنائات وجود داشته است (برای مثال، دانبی ۲۰۰۴). اما به مطالعات به مراتب بیشتری نیاز است. [البته در این خصوص] نگرش‌هایی را می‌توان به‌دست آورد، هم از طریق مطالعه آثاری که یک سنت هترودکس را با مفهوم هستی‌شناسانه‌ای که فوقاً توصیف شده مقایسه و تشبیه کرده‌اند (برای مثال، بولبرو بوتک ۲۰۰۴؛ کوایبر ۲۰۰۴)، و هم از طریق مطالعاتی که برای چند سنت هترودکس این کار را انجام داده‌اند (برای مثال، استون و جفرسون ۲۰۰۴).

۱۴. به بیان دقیق‌تر، من معتقدم که اقتصاد عبارت است از: "شناسایی و مطالعه عوامل (Factors)، و در روابط اجتماعی خاص، هدایت و کنترل آن جنبه‌هایی از کنش‌های بشری که تنگاتنگ‌ترین ارتباط را با تولید، توزیع و استفاده از شرایط مادی به‌روزی (material conditions of well-being) دارند، همراه ارزیابی سناریوهای بدیلی که عملاً امکان‌پذیرند."

۱۵. به نظر می‌رسد که چنین پیشنهاداتی به‌طور گسترده و صریح توسط تاملات اخیر برخی از متفکران هترودکس که تمرکزشان بر روی ماهیت پروژه خاصی است که با آن سروکار دارند اثبات شده است (ر. ک. لويس ۲۰۰۴).

۱۶. البته، این پرسش که "نظریه فمینیست چیست؟" شدیداً میان نویسندگان فمینیست مورد بحث قرار گرفته است و پاسخ‌های گوناگون و اغلب بسیار متفاوتی را بوجود آورده است. برای یک

مرور انتقادی از پرسش فوق که به ارزیابی نسبتاً مشابهی با پیشنهاد کلی‌ای که ما در این‌جا مطرح کردیم دست یافته است، رجوع کنید به بیسلی (۱۹۹۹).

۱۷. من این کلمه را با مسامحه به کار می‌برم. اگر یافته‌ها ناسازگار باشند، به وضوح به اشکالی از راه‌حل انتقادی نیاز خواهد بود.

### Bibliography

- Allais, M. 1992. The Economic science of today and global disequilibrium, in Baldassarri, M. et al. (eds), *Global Disequilibrium in the World Economy*, Basingstoke, Macmillan
- Arestis, P. 1990. Post-Keynesianism: a new approach to economics, *Review of Social Economy*, vol. XLVIII, no. 3, 222-46
- Arestis, P. Brown, A. and Sawyer, M. 2003. Critical realism and the political Economy of the euro, in Downward, P. (ed.), *Applied Economics and the Critical Realist Critique*, London and New York, Routledge
- Austen, S. and Jefferson, T. 2004. 'Comparing Responses to Critical Realism', mimeo, Curtin Business School, Perth, Western Australia
- Baumol, W. J. 1992. Towards a newer Economics: the future lies ahead!, in Hey, J.D. (ed.) 1992, *The Future of Economics*, Oxford, Blackwell
- Beasley, C. 1999. *What is Feminism?*, London, Sage
- Beaulier, S. A. and Boettke, P. J. 2004. The really real in economics, in Lewis, P. (ed.), *Transforming Economics: Perspectives on the Critical Realist Project*, London and New York, Routledge
- Blaug, M. 1978. *Economic Theory in Retrospect*, 3rd edn, Cambridge, Cambridge University Press
- Coase, R. 1999. Interview with Ronald Coase, *Newsletter of the International Society for New Institutional Economics*, vol. 2, no.1
- Colander, D., Holt, R.P. and Rosser, J.B. Jr 2004. The changing face of mainstream economics, *Review of Political Economy*, vol. 16, no. 4, 485-500
- Danby, C. 2004. Towards a gendered post Keynesianism: subjectivity and time in a nonmodernist framework, *Feminist Economics*, vol. 10, no. 3, 55-76
- Davidson, P. 1980. Post Keynesian economics, *The Public Interest*, Special Edition, 151-73, reprinted in Bell, D. and Kristol, I. (eds), *The Crisis in Economic Theory*, New York, Basic Books, 1981
- Davidson, P. 1991. Is probability theory relevant for uncertainty?, *Journal of Economic Perspectives*, vol. 5, no. 1, 126-43
- Davidson, P. 1994. *Post Keynesian Macroeconomic Theory*, Aldershot, UK, Edward Elgar
- Davidson, P. 1996. Reality and economics Theory, *Journal of Post Keynesian Economics*, vol. 18, no. 4, 479-508
- Davis, J.B. 2004. The agency-structure model and the embedded individual in heterodox economics, in Lewis, P. (ed.), *Transforming Economics: Perspectives on the Critical Realist Project*, London and New York, Routledge

- Davis, J.B. 2005. Heterodox economics, the fragmentation of the mainstream and embedded individual analysis, in Garnett, R. and Harvey, J. (eds), *The Future of Heterodox Economics*, Ann Arbor, MI, University of Michigan Press
- Downward, P. (ed.) 2003. *Applied Economics and the Critical Realist Critique*, London and New York, Routledge
- Downward, P. (ed.) 2003. *Applied Economics and the Critical Realist Critique*, London and New York, Routledge
- Dow, S.C.1992. post- Keynesian school, in Mair, D. and Miller, A. (eds), *Comparative schools of Economics Thought*, Aldershot, Edward Elgar
- Dow, S.C.1999. post Keynesianism and Critical realism: what is the connection? *Journal of post Keynesian Economics*, vol. 22, no. 1,15-33
- Dow, S.C.2003. *Critical and Economics*, in Downward, P. (ed.), *Applied Economics and the Critical Realist Critique*, London and New York, Routledge
- Dunn, S. P. 2004. *Transforming post Keynesian Economics: critical realism and the post- Keynesian project* in Lewis, P. (ed.), *Transforming Economics: Perspectives on the Critical Realist Project*, London and New York, Routledge
- Eichner, A. S. 1985. *Towards a new Economics: essays in post- keynesian and institutionalist theory*, London, Macmillan
- Finch J.H and McMaster, R. 2003. A pragmatic alliance between critical realism and simple non- parametric statistical techniques, in Downward, P. (ed.), *Applied Economics and the Critical Realist Critique*, London and New York, Routledge
- Fine, B. 2004. Addressing the critical and the real in critical realism, in Lewis, P. (ed.), *Transforming Economics: Perspectives on the Critical Realist Project*, London and New York, Routledge
- Friedman, M. 1999. Conversation with Milton Friedman, pp. 124-44 in Snowdon, B. and Vane, H. (eds), *Conversations with. Leading Economics: Interpreting Modern Macroeconomics?* Cheltenham, Edward Elgar
- Fullbrook, E. (ed.) 2003. *The Crisis in Economics: practice and ethics*, London, and New York, Routledge
- Fullbrook, E. (ed.) 2004. *A Guide to What's Wrong with Economics*, London, Anthem press
- Graca Moura, M. da 2004. A note on critical realism, scientific exegesis and Schumpeter, in Lewis, P. (ed.), *Transforming Economics: Perspectives on the Critical Realist Project*, London and New York, Routledge
- Guesnerie, B. 2004. Irrelevance and ideology, *Post- autistic Economics Review*, no. 29, 6 December 2004, article 3, <http://www.btinternet. Com/- pae-news/review/issue29.htm>
- Guesnerie, R. 1997. Modelling and economic theory: evolution and problems, pp. 85-91 in D,Auturme, A. and Cartelier, J. (eds), 1997, *Is Economics Becoming a Herd Science?* Cheltenham, Edward Elgar
- Hahn, F. 1970. Some adjustment problems, *Econometrica*, vol. 38, January; reprinted as pp. 1-17 In *Equilibrium and Macroeconomics*, Oxford, Basil Blackwell
- Hahn, F. 1984. *Equilibrium and Macroeconomics*, Oxford, Basil Blackwell
- Hahn, F. 1985. 'In Praise of economic theory', 1984 Jevons Memorial Fund Lecture, London University College
- Hahn, F. H. 1992A. Reflections, *Royal economics Society Newsletter*, vol.77

- Hahn, F. H. 1992B. Answer to Backhouses: Yes, Royal economics Society Newsletter, vol.78, no.5
- Hamouda, O. F. and Harcourt, G. C. 1988: post-Keynesianism: from criticism to coherence? Bulletin of economic Research, vol. 40, January, 1-34; reprinted in Pheby, J. (ed.) New Directions in post-Keynesian economic, Aldershot, Edward Elgar, 1989
- Hands, D. W. 2004. Transforming methodology, critical realism and recent economic methodology, in Lewis, P. (ed.) 2004
- Hargreaves Heap, S. 2004. Critical realism and the heterodox tradition economics, in Lewis, P. (ed.), Transforming economics: Perspectives on the Critical Realist Project, London and New York, Routledge
- Hodgson, G.M. 1989. post Keynesian and institutionalism: the missing link, pp. 94-123 in Pheby, J. (ed.), New Directions in post Keynesian economics, Aldershot, Edward Elgar
- Howell, D. 2000. The Edge of Now: New Questions for Democracy and the Network Age, London Macmillan
- Kanth, R. 1999. Against Eurocentred epistemologies: a critique of science, realism and economics, in Fleetwood, S. (ed.), Critical Realism in economics: Development and Debate, London and New York, Routledge
- Keynes, J. M. 1973. The Collected Writings of John Maynard Keynes, Vol. XIV, The General Theory and After: Part II Defence and Development, Royal economics Society
- Kirman, A. 1989. The intrinsic limits of modern economic theory: the emperor has no clothes, economic Journal, vol. 99, no.395, 126-39
- Kuiper, E. 2004. Critical realism and feminist economics: how well do they get along?, in Lewis, P. (ed.), Transforming economics: Perspectives on the Critical Realist Project, London and New York, Routledge
- Lavoie, M. 1992. Towards a new research programme for post- Keynesianism and new Ricardianism, Review of Political Economy, vol. 4, no. 1, 37,78
- Lawson, T. 1997. economics and Reality, London and New York, Routledge
- Lawson, T. 1999. Developments in economics as realist social theory, in Fleetwood, S. (ed.), Critical Realism in economics: Development and Debate, London and New York, Routledge
- Lawson, T. 2003. Reorienting economics, London and New York, Routledge
- Lawson, T. 2005. The nature of institutional economics, The Evolutionary and Institutional economic Review, vol 2, no.1,7-20
- Leamer, E. E. 1978. Specification Searches: Ad Hoc Inferences with Non-experimental Data, New York, John Wiley
- Leamer, E. E. 1983. Lets take the con our of econometrics, American economic Review, 34-43
- Lee, F. S. 2003. Theory foundation and methodological foundations of post Keynesian economics, in Downward. P. (ed.), Applied economics and the Critical Realist Critique, London and New York, Routledge
- Lewis, P. 2004A. Transforming economics? On heterodox economics and the ontological turn in economic methodology, in Lewis, P. (ed.), 2004
- Lewis, P. 2004B. economics as social theory and the new economics sociology, in

- Lewis, P. (ed.), 2004
- Leontief, W. 1982. Letter, *Science*, vol. 217, no. 104-7
- Lipsey, R. G. 2001. Successes and failures in the transformation of economics, *Journal of economics Methodology*, vol. 8, no. 2, 169-202
- McKenna, E.J. and Zannoni, D. 1999. post Keynesian economics and Critical Realism: a reply to Parsons, *Journal post Keynesian economics*, vol. 22, no. 1, 57-71
- Nell, E.J. 2004. Critical Realism and transformational growth, in Lewis, P. (ed.), 2004
- Olsen, W. 2003. Triangulation, time and the social objects of econometrics, in Downward, P. (ed.), *Applied economics and the Critical Realist Critique*, London and New York, Routledge
- Pagano, U. 2004. The economics of institutions and the institutions of economics, in Lewis, P. (ed.), 2004
- Peukert, H. 2001. On the origins of modern evolutionary economics: the Veblen legend after 100 years, *Journal of Economic Issues*, vol. XXXV, no. 3, 543-56
- Pinkstone, B. 2003. Critical realism and applied work in economic history: some methodological implications, in Downward, P. (ed.), *Applied economics and the Critical Realist Critique*, London and New York, Routledge
- Rotheim, R. 1999. Post Keynesian economics and realist philosophy, *Journal of Post Keynesian economics*, vol. 22, no. 1, 71-104
- Rubinstein, A. 1995. John Nash: the master of economic modeling, *Scandinavian Journal of economics*, vol. 97, no. 1, 9-13
- Rutherford, M. 2000. Understanding institutional economics: 1918-1929, *Journal of the History of economics Thought*, vol. 22, no. 3, 277-308
- Sawyer, M. 1988. *Post Keynesian economics*, Aldershot, Edward Elgar
- Setterfield, M. 2003. Critical realism and formal modeling: incompatible bedfellows?, in Downward, P. (ed.), *Applied economics and the Critical Realist Critique*, London and New York, Routledge
- Smithin, J. 2004. Macroeconomic theory, critical realism and capitalism, in Lewis, P. (ed.), *Transforming Economics: Perspectives on the Critical Realist Critique*, London and New York, Routledge
- Sclow, R. 1997. How did Economics get that way and what way did it get? *Daedalus*, Winter, vol. 26, no. 1
- Strassmann, D. 1994. Feminist thought and Economics; or, what do the Visigoths know?, *American Economics Review, Papers and Proceedings*, 153-8
- Thomson, W.L. 1999. The young person's guide to writing Economics theory, *Journal of Economic Literature*, vol. XXXVII, 157-83
- Williamson, O. E. 1998. Transaction cost Economics: how it works: where it is headed, *The Economist*, vol. 146, April, 23-58